اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۷۰
دوره دوم
دوشنبه ۴ اسفند ماه ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

جابه جایی صف ها

گسترش و پویایی انقلاب اسلامی ایران در دو سال گذشته خواه ناخواه جابه جایی صف ها را در جامعه انقلابی ما به همراه داشت و این روندی است که همچنان ادامه دارد.

توطئه های رنگارنگ ضد انقلاب، کارشکنی ها، ترورها و حادثه آفرینی های عوامل امپریالیسم، تجاوز مستقیم آمریکا در طبس، طرح کودتا و سرانجام جنگی که رژیم بعث عراق به تحریک امپریالیسم آمریکا بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل کرد، هربار آتش شور و ایثار توده های مستضعف را شعله ورتر ساخت و نیروهای بیشتری از آنان را به میدان مبارزه انقلابی کشاند. حضور جانبازانه زحمتکشان و محرومان در صحنه عمل به انقلاب پایداری و توان بالندگی بخشید و در همان حال خواست های بنیادی آنان را که در کار رها از استثمار و در تأمین وسایل و اعتبارات مربوط بدان، به عنوان زمینه عینی آزادی و کرامت انسانی در عین استقلال کشور، خلاصه می شود، مطرح کرد. دهقانان، کارگران، زحمتکشان شهری، پیشه وران خرده پا، مصرف کنندگان کم درآمد، حل دشواری های زندگی و مسائل اجتماعی خود را در انقلاب و ادامه آن جستند و توانایی تأثیرشان در روند انقلاب پیوسته محسوس تر شد. امروزه، انقلاب و جنگ هر دو به نیروی واقعی محرومان و زحمتکشان پیش می رود. این را باید دید و دانست و نتیجه منطقی از آن گرفت همچنان که گروهها و قشرهایی که انتظارشان از انقلاب تنها دستیابی به قدرت و حفظ و گسترش امتیازات مالکیت است، از آن نتیجه گرفته اند و ابتدا به حاشیه بیطرفی و سپس کم کم به پایگاه دشمنی با

بقیه در صفحه ۸

اوپک در مبارزه با نفتخواران امپریالیست

در سالهای اخیر وابستگی کشورهای پیشرفته سرمایه داری به واردات نفت از کشورهای خاور نزدیک و میانه به طرز چشمگیری افزایش یافته است. تنها طی دهه ۷۰ واردات نفت کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه از منطقه مذکور دوبرابر شده و وابستگی شان به واردات نفت خاورنزدیک و میانه در پایان دهه به ۶۰ درصد رسیده است. واردات نفت آمریکا از منطقه مذکور افزایش سریعی داشته است. تنها در فاصله سالهای ۱۹۷۸–۱۹۷۰ واردات نفتی آمریکا از خاورنزدیک و میانه بیش از ده برابر افزایش یافت و از ۱۰ میلیون تن به ۱۱۲ میلیون تن رسید. طی همین دوره وابستگی ایالات متحده آمریکا به تحویل نفت از جانب کشورهای این منطقه از ۱۵٪ به ۳۷٪ افزایش یافت.

خاورنزدیک و میانه در عصر ما مرکز اصلی تهیه نفت جهان سرمایه داری است که ۶۵٪ ذخایر مکشوف، ۵۵٪ استخراج و ۶۵٪ صادرات نفتی جهان سرمایه داری را در خود متمرکز کرده اند. به این دلیل است که کشورهای خاورنزدیک و میانه آماج سیاست

بقیه در صفحه ۳

نمونه اجتماعی - اقتصادی فاشیسم شیلی (۲)

برنامه اقتصادی نظامیان که به "مدل رشد" شیلی شهرت دارد، توسط ژنرالهای کودتاچی تدوین نشد. این برنامه را گروهی از کارشناسان "مکتب شیکاگو" به رهبری میلتون فردمن استاد دانشگاه شیکاگو شالوده ریزی کردند. نمایندگان این مکتب اقتصادی بورژوائی به مأموریت از جانب سیا "مدلی" را مطرح کردند که نظامیان شیلی در سیاست اقتصادی کنونی شان از آن الهام می گیرند.

اصول اساسی برنامه اقتصادی فاشیست های شیلی با نمودهای زیر فرمولبندی شده است: بخش خصوصی باید محرک رشد اقتصادی در شرایط رقابت آزاد در بازار باشد. دولت نباید در این کار دخالت کند. رشد اقتصاد باید متکی بر بازار خارجی باشد نه بازار داخلی. معنای این کار این بود که برای صادرات صنایع رقیب بوجود آید، رشد هماهنگ اقتصاد نفی گردد، شیوه های حمایتگرانه و کمک های مالی بودجه ای دولت مورد استفاده قرار گیرد.

نظامیان برای عملی کردن وعده خود

بقیه در صفحه ۲

ضرورت برخورد منطقی با مشکل مسکن

ناظم

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران، یکی از مسائلی که مورد توجه مسئولان امور قرار گرفت، مشکل مسکن و چگونگی حل آن بود.

برای حل این مشکل که از سالهای دور در مقابل اکثریت مردم ایران قرار گرفته است، اقدامات و تصمیمات متعدد و اغلب متناقض اتخاذ گردید. مراجع مختلفی برای حل مشکل بوجود آمد که ابتدا باید از "دفتر طرح و خرید و واگذاری خانه های خالی" و سپس از "دفتر معاملات مسکن" نام برد.

"دفتر طرح و خرید و واگذاری خانه های خالی" پس از مدتی فعالیت، به دلیل عدم موفقیت در حل مشکل مسکن، دست از کار کشید و تشکیل "دفتر معاملات مسکن" نیز نتوانست مشکل مسکن را حل نماید و حتی نارسائی هائی نیز در این مورد بوجود آورد، تا آنجا که چندی پیش وزارت مسکن و شهرسازی با پیشنهاد ماده واحده ای به مجلس شورای اسلامی توقف کلیه فعالیت های دفتر معاملات مسکن را درخواست کرد. ماده واحده مزبور به تصویب رسید و بدین ترتیب دفتر مزبور زیر نظر هیئت مدیره بنیاد مسکن قرار گرفت و بنیاد مسکن نیز بنا بر گفته سرپرست آن، از این پس هم آهنگ با وزارت مسکن و شهرسازی عمل می کند. علاوه بر این تصمیم گرفته شد که فعالیت بنیاد مذکور در تهران تعطیل گردد و اقدامات آن متوجه روستاها شود.

بقیه در صفحه ۷

م. ا. به آذین

آزادی و انقلاب

صفحه ۴ و ۵

از دام امپریالیسم بپرهیزیم!

صفحه ۸

بولیوی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا

بولیوی که در مرکز آمریکای جنوبی واقع شده یکی از چند کشور آن قاره است که به دریا راه ندارد. مساحت آن ۱۰۹۸۶۰۰ کیلومترمربع و جمعیتش ۵/۹۵ میلیون نفر است. (آمار سال ۱۹۷۷). پایتخت رسمی شهر سوکر و پایتخت واقعی شهر لاپاز است. کشور به ۹ بخش تقسیم شده است. زبان رسمی اسپانیایی است. اکثریت مردم کاتولیک هستند. طبق قانون اساسی مصوب سال ۱۹۶۷ رئیس جمهور رهبر کشور و دولت است و با رأی مستقیم برای یک دوره چهار ساله انتخاب می گردد. مسئولیت قانونگذاری به کنگره ملی واگذار شده که مرکب از دو مجلس - سنا و نمایندگان است.

قبایل سرخ پوست از دوران قدیم در سرزمین کنونی بولیوی می زیستند. در آغاز قرن چهارم هم آنها مغلوب اینکا ها شدند. بین سالهای ۱۵۳۲ و ۱۵۳۸ امپراتوری اینکا مورد تاخت و تاز فاتحین اسپانیا قرار گرفت. به دنبال پیروزی اسپانیا رشد مستقل سرخپوستان به زور گسیخته شد و میلیونها سرخپوست نیست و نابود شدند. تقریبا ۳۰۰ سال سرزمین بولیوی بنام پروی علیا بخشی از امپراتوری استعماری اسپانیا را تشکیل می داد. در تمام دوران استعماری، مخصوصا در سده های شانزده و هفده، پروی علیا یکی از مراکز مهم اقتصادی امپراتوری استعماری اسپانیا در آمریکای جنوبی بود.

جنگ استقلال نقطه عطفی در تاریخ بولیوی بود. جنبش استقلال از جانب بخش میهن پرست مالکان سفید پوست، بازرگانان طراز اول و روشنفکران ترقیخواه رهبری می شد. جنگ استقلال پروی علیا با شورش ۲۵ مه ۱۸۰۹ در چوکی زاکا آغاز شد. ارتش رهایی بخش در دسامبر ۱۸۲۴ به فرماندهی ژنرال سوکر همرزم سیمون بولیوار سربازان اسپانیایی را شکست داد. در اوت ۱۸۲۵ جمهوری مستقل بولیوی (با الهام از نام سیمون بولیوار) اعلام موجودیت کرد.

بولیوی از حیث اقتصادی عقب مانده ترین کشور آمریکای لاتین است. صنایع

بقیه در صفحه ۶

جمهوری دمکراتیک خلق لائوس در راه سازندگی زندگی نوین

رهبری جمهوری دموکراتیک خلق لائوس که هدف پی ریزی بنیاد سوسیالیسم را در برابر خود قرار داده است، می کوشد این هدف را با شرایط مشخص کشور که پیش شرطهای مادی برای رسیدن به این هدف هنوز بسیار ضعیف هستند، تطبیق دهد. در آستانه پیروزی انقلاب دموکراتیک خلقی در لائوس برابر آمار سازمان ملل متحد این کشور از جمله عقب مانده ترین کشورها بشمار می آمد. لائوس با منابع زیرزمینی غنی، سنگ آهن، سرب، قلع، مس و جنگلی سرشار از چوبهای قیمتی و رودخانه های فراوان دارای منابع عظیم انرژی است. لائوس تا اواسط سالهای ۷۰ تقریبا فاقد هرگونه رشته صنعتی بود. محصول برنج که عمده ترین محصول کشاورزی این کشور است در میان کشورهای جنوب خاوری آسیا در نازل ترین سطح بود. برای متجاوز از سه میلیون نفر اهالی کشور تنها هشتاد پزشک دارای تحصیلات عالی وجود داشت.

عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور لائوس را مداخلات نظامی امپریالیستی تشدید و بغرنج تر ساخت. در دوران جنگ تجاوزی آمریکا دزدان و جنایتکاران هوائی آمریکا متجاوز از سه میلیون تن بمب و مقدار عظیمی مواد سمی شیمیائی بر سرزمین لائوس فروریختند. در نتیجه این جنایات اراضی قابل کشت این کشور چهل درصد تقلیل یافت و یک چهارم اهالی کشور نابود شدند. پس از این دوران مرگبار سیاه اکنون مدت پنج سال است که جمهوری دموکراتیک خلق لائوس سرگرم ترمیم خسارات و سازندگی زندگی نوین است.

پس از پیروزی و استقرار نظام دموکراتیک خلق در این کشور به فرمان کنگره ملی نمایندگان خلق تمام اراضی و زمینهای

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

نمونه اجتماعی ـ اقتصادی فاشیسم شیلی

ـ حفظ ۷٪ نرخ رشد سالیانهٔ اقتصاد ـ این وظیفه را در پیش گرفتند که سطح انباشت را ۱۷ و حتی ۲۰٪ محصول ناخالص ملی بالا ببرند. این کار ایجاب می نمود که اولا مصرف فردی جمعیت را برای تقسیم مجدد سرمایه ها کاهش دهند و ثانیا برای جلب سرمایه ـ های خارجی به افزایش سرمایه گذاریها بپردازند. آنها اعلام کردند که قصد دارند با محدود کردن حجم پول در گردش و چشم ـ پوشی از سرمایه گذاری هائی که باعث کسر بودجه می شود، تورم را مهار کنند.

بنابراین مضمون اجتماعی ـ اقتصادی برنامهٔ نظامیان ترك سمت گیری رشد مستقل اقتصادی، پشتیبانی از سرمایه داری وابسته با توسل به همهٔ وسایل، سوق دادن اقتصاد شیلی در جهت همپیوندی هرچه بیشتر با اقتصاد جهانی سرمایه داری و مشارکت ارگانیك (عضوی ـ آلی) آن در سیستم تقسیم کار بین المللی سرمایه داری است.

حزب کمونیست شیلی در بیان نامهٔ خود در ۱۹۷۷ اعلام داشت "مدل اقتصاد پینوشه و "گروه شیکاگو" با منافع شیلی در تضاد است. این مدل در خدمت انحصارات و کمپانی های امپریالیستی شرکاء کودتا ـ گران ۱۹۷۳ قرار دارد. هدف آن جلوگیری از ایجاد قدرت نیرومند اقتصادی مدرن در کشور است که حکومت آلنده در آرزوی آن بود. . . . مدل پینوشه خد متگزار تشدید وابستگی به چند ملیتی ها است و به بیگانگان امکان می دهد که درباره مسایل مهم کشور ما تصمیم بگیرند. کاربرد این سیاست موجب می شود که بخش قابل ملاحظه ای از قدرت تولید شیلی نابود شود. ودر طول زمان یك سیستم نیمه مستعمره در کشور ما برقرار گردد."

کمی پس از کودتا، نظامیان که می کو ـ شیدند اصول رقابت آزاد بازار را برقرار کنند تقاضای داخلی را کاهش داده و زندگی اقتصادی کشور را به سمت دیگر برگردانند (افزایش سرمایه گذاری ها بجای افزایش مصرف) کنترل دولت بر قیمت ها را الغو کردند. بازار سیاه از بین رفت، اما قیمت ها به نسبت ـ های بی سابقه ترقی نمود. این امر به تقسیم دوبارهٔ ثروت های ملی به سود بورژوازی انجامید. و این همان چیزی است که در طرح های نظامیان پیش بینی شده بود: امکان دادن به کارفرمایان در گرد آوردن سرمایه و تشویق آنها به سرمایه گذاری در اقتصاد.

نظامیان به بهانهٔ جلوگیری از ترقی قیمت ها واردات را با کاهش قابل ملاحظهٔ تعرفه ها و حقوق گمرکی، آزاد اعلام کردند. طبق طرح های آنها می بایست روسای مو ـ سسات به تولید کالا های رقابت آمیز در بازار جهانی تشویق شوند.

نظامیان برای تشویق صادرات اقدام به کاهش مکرر نرخ های ارز نمودند تا قیمت های جهانی محصولات شیلی پایین بیاید. همزمان آنها بخش خصوصی (اعم از ملی و خارجی) را جانشین همهٔ شرکت ـ های سود آور دولتی کردند. وفقط چند موسسهٔ بی رمق صنعتی یا قلمرو زیر ساختار را که چیزی ببار نمی آورد، "اما برای امنیت اهمیت حیاتی دارد" به دولت واگذاشتند. دریاسالار خوزه توریبیومرینو در این باره گفت: "اگرچه بد تر از دولت کارفرمایی وجود ندارد، با وجود این او (دولت) باید در مواردی که یك شرکت خصوصی نمی تواند روی پایش بایستد، به این عنوان عمل کند. براساس گزارش صندوق بین المللی پول تا ماه مه ۱۹۷۶، ۲۵۳ موسسه از ۴۹۲ مو ـ سسه بخش دولتی به مالکان سابق شان مسترد شد و ۱۰۴ موسسه دیگر (شامل ۱۰ بانك) به کارفرمایان خصوصی واگذار گردید. بنابه تصمیم نظامیان دولت باید فقط ۱۹ موسسه در اختیار داشته باشد که شامل سه شرکت بزرگ استخراج مس، یك شرکت نفت و همچنین کمپانی های زغال سنگ، تلفن، تولید برق و فولاد است (در هریك از این شاخه ها فقط یکی). حکومت نظامیان با استرداد بانك ها به کارفرمایان خصوصی از همان اصل معمول در صنعت پیروی می کند: یعنی فقط موسسات ناسودمند در دست دولت می ماند. در حال حاضر، اجرای طرح خصوصی کردن صنعت و بنگاههای مالی عملا به پایان رسیده است.

در کشاورزی بخش دولتی عملا وجود ندارد. نتایج اصلاحات ارضی بکلی نیست شده است. نظامیان در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ بالغ بر ۱۱۱۷ ملك را با مساحت کلی ۱/۳ میلیون هکتار به مالکان سابق برگردانده ـ اند. مالکان ۱۸۲۸ ملك روستایی بخشی از اراضی سلب مالکیت شده را (در مجموع ۴۰۰ هزار هکتار) پس گرفتند. حکومت نظامیان در تلاش برای توسعهٔ پایگاه اجتماعی خود در روستا اقدام به تقسیم قطعه های کوچك زمین بین دهقانان نموده و آنان را به گرد آمدن در تعاونی های نوع سرمایه داری تشویق می نماید.

نظامیان برای تشویق انباشت و سرمایه ـ گذاری سرمایه ها در اقتصاد، علاوه بر تقسیم دوبارهٔ درآمد ها به سود بورژوازی از راه بالا بردن قیمت ها تدابیر دیگری نیز اتخاذ کردند. آنها مخصوصا دستمزد ـ ها را منجمد کردند. هزینه های دولتی را برای هدف های اجتماعی کاهش دادند. کنترل نرخ های بهرهٔ قرضه ها و پس انداز ـ ها را الغو کردند، موسسات مالی ویژه ای موسوم به بانکهای سرمایه گذاری بوجود آوردند که مجازند نرخ بهره را بیش از بانك ـ های بازرگانی تعیین کنند.

در ۱۹۷۴، نظامیان فاشیست یك گام دیگر در جهت استقرار حکومت انحصارات خارجی در کشور برداشتند. در سپتامبر همان سال آنها "قانون سرمایه گذاریهای خارجی" را تصویب کردند که به سیاست در ـ های باز در برابر سرمایه های خارجی ظاهر "قانونی" بدهد و از نظر حقوقی محدودیت های گذشته را از سر راه فعالیت انحصارات خارجی در شیلی بردارد و مانع از خروج همهٔ سود هایشان از کشور نگردد. این امر موجب اخراج شیلی از گروه پیمان اندین شد.

در چهار سال اول اجرای "مدل اقتصادی" شیلی نتایج ناچیزی نصیب حاکمان فاشیست شد: بدین معناکه صادرات محصولات غیر ـ سنتی که به قیمت های نازل در خارج از کشور فروخته می شد بالنسبه توسعه یافت و بر اثر آن موازنهٔ پرداخت ها تا حدود قابل قبول برقرار گردید. این امر به ژنرال های شیلی امکان داد که کم و بیش بطور منظم بد هی ـ های این کشور را به طلبکاران خارجی بپردازند (وام خارجی شیلی در پایان سال ۱۹۷۷ تقریبا ۶ میلیارد دلار بود و مبالغ پرداختی به عنوان استرداد وام به ۸۱۵ میلیون دلار رسید: این مبلغ به ۴۰ تا ۴۵ درصد درآمد های حاصل از صادرات را تشکیل می داد).

نظامیان در کوششهای خود برای رسیدن به هدفهای اعلام شدهٔ دیگر، مخصوصا در ۱۹۷۵ که شدید ترین واگشت اقتصادی طی ۴۵ سال گذشته بود، کاملا با ناکامی روبرو شدند. در حقیقت محصول ناخالص ملی ۱۵ درصد، تولید صنعتی ۲۷ درصد و تولید کالا ـ های ساختمانی ۳۵ درصد کاهش یافت.

در پی این فعل و انفعالات حجم تولید ناخالص ملی شیلی به سطح ۱۹۶۹ تنزل یافت و درآمد سرانه کشور از مقام سوم به مقام دهم در آمریکای لاتین سقوط کرد.

این کشور تاکنون نتوانسته است خود را به سطح تولید مرز سالهای ۶۰ و ۷۰ برساند: از این رو تولید صنعتی در سال ۱۹۷۶، ۸ درصد پایین تر از ۱۹۶۹ بود. در نتیجه تولید کالا های بلند مدت ۳۰٪ تولید لوازم برقی ۲۰٪، تولید پارچه و کفش یك سوم کاهش داشته است. در همین دوره، تولید کشاورزی ۲۸٪ پایین تر از سطح ۱۹۷۲ بود.

ترقی سرسام آور قیمت ها در پی لغو هر نوع کنترل موجب کاهش آشکار تقاضا در بازار داخلی شده است. به عقیده میلتون فرد من و پیروانش صاحبان صنایع در شرایط رقابت آزاد ناچارند با کاهش قیمت ها واکنش نشان دهند. البته، تئوری پرد ازان نظامیان "فراموش کرده اند" که رقابت آزاد کلاسیك در شرایط کنونی دنیای سرمایه داری نه در شیلی ونه در هیچ کشور دیگر جهان مذکور وجود ندارد.

البته صاحبان صنایع واکنش نشان داده اند، اما به نحو دیگر، آنها به جای پایین آوردن قیمت ها تولید را کاهش داده ـ اند. دولت هم متمایل به همان هدف ـ ها برای این که کسر بودجه را کم کند و تورم را تنزل دهد از هزینه های خود کاسته است. در عین حال، افزایش قابل ملاحظهٔ قیمت کود های وارداتی و امتناع مقامات حاکمه از دادن اعتبارات دولتی به دهقانان موجب کاهش مصرف کود و در نتیجه کاهش محصول شده است (مصرف کود در سال کشاورزی ۱۹۷۶ ـ ۱۹۷۵ نسبت به سال پیش از آن ۴۰٪ کاهش یافت). ترقی قیمت های علوفهٔ وارداتی به نوبهٔ خود به کاهش تولید گوشت انجامیده است.

کوششهای نظامیان در برانگیختن سرمایه گذاری ها از راه افزایش نرخ بهره وام ـ ها و پس انداز ها نتایج کاملا معکوسی داشته است. این امر قبل از هرچیز موجب افزایش بی سابقهٔ سود اگری های ربا ـ زا ربوی شد. در حالی که تقاضا افزایش می یابد صاحبان صنایع مایل نیستند سود هایشان را برای توسعهٔ تولید سرمایه گذاری کنند. آنها ترجیح می دهند که این سود ها را در بانك ها یا صندوق پس انداز بگذارند و از این راه منافع کلانی بدست آورند. مخصوصا صاحبان صنایع گزیده هستند که با تجمع در "موسسات سرمایه گذاری" و برخورداری از حمایت ویژه نظامیان دست به سود اگری ـ های وسیع مالی می زنند. در عین حال افزایش نرخ بهره اعتبار کارفرمایان را وامی ـ دارد که تمام بار سنگین را به دوش مصرف ـ کنندگان بیاندازند، یعنی هر روز قیمت ها را افزایش دهند.

همهٔ اینها مانع از آن نیست که نظامیان جلوی تورم را بگیرند. از دسامبر ۱۹۷۴ تا ژوییهٔ ۱۹۷۶ قیمت ها بیش از ۹ بار افزایش یافته اند. از آنجاکه مقامات رسمی عملا از کاهش حجم پول در گردش طفره رفتند، تورم بی وقفه بالا می رود (۱۹۷۵، ۳۴۱٪ و در سال ۱۹۷۶، ۱۷۴٪). این ناکامی نتیجهٔ دیگری نیز به بار آورد. نظامیان پس از کاهش شدید هزینه های مربوط به نیاز های اقتصادی، کنترل دستگاه مالی را به نمایندگان بخش خصوصی سپردند. این امر موجب انتشار اسکناس های جدید بانکی و دیگر اوراق اعتباری و افزایش حجم پول در گردش گردید.

اگر نظامیان فاشیست در کوششهایشان برای تثبیت اوضاع اقتصادی در شیلی ناکام مانده اند، در قلمرو دیگر به کامیابی رسیده ـ اند: آنها توانسته اند سلطهٔ اجتماعی ـ اقتصادی امپریالیست ها و انحصارات ملی را تکمیل نمایند و با سپردن ثروت های توده های زحمتکش و بورژوازی کوچك و بزرگ به آنها حاکمیت اقتصادی و سیاسی اولیگار ـ شی مالی و صنعتی را تثبیت و تحکیم نمایند.

تایید اصل "رقابت آزاد"، سپردن بخش دولتی اقتصاد به کارفرمایان بزرگ خصوصی شیلی و خارجی در شرایط واگشت عمیق اقتصادی به تسریع بی سابقه انحصاری شدن اقتصاد منجر شده است. کاهش شدید تقاضا و تولید موجب ورشکستگی تعداد زیادی از موسسات کوچك و متوسط و جذب آنها به انحصارات گردید. مخصوصا تنزل تولید در صنعت اتوموبیل صد ها کارگاه و موسسهٔ کوچك را ورشکست نمود. زیرا آنها مقاطعه ـ کاران خرده پای موسسات بزرگ این شاخه بودند که انحصارات خارجی ـ جنرال موتورز، فیات، پژو، رنولت و سیتروئن ـ آنها را تحت کنترل خود دارند.

همین روند در سایر شاخه ها انجام گرفته است. مثلا سه کمپانی بزرگ پارچه ـ بافی: فیاد، تومواوجا و بلاویستا هفتهٔ کار سه روزه را معمول کرده اند. چندین کارخانه کفش تعطیل شده اند. شرکت فریلوس که بخش مهمی از کالا های مورد مصرف بادوام را تهیه می کرد قادر به ادامهٔ کار نیست. دو موسسهٔ بزرگ این شاخه ـ فنسا و مادمسا ـ که فرمانروایان نظامی آنها را از چنگ بخش دولتی بیرون آورده، زیر کنترل "پیرانا" ها قرار داده اند، ادغام شان را اعلام داشته اند.

سیاست آزادی واردات دارو دستهٔ پینوشه موجب ورشکستگی عدهٔ بیشماری از کارفرمایان کوچك و متوسط گردید. همانطورکه هفته نامه فرانسوی نوول ابسرواتور در ژانویهٔ ۱۹۷۷ نوشت "سیاست اقتصادی رژیم پینوشه که کمك به صادرات و به حد اقل رساندن مصرف داخلی را هدف قرار داده بود، به ورشکستگی موسسات صنعتی و بازرگانی کوچك و متوسط که برای بازار داخلی کار میکردند انجامید. سقوط سرسام آور قدرت خرید مردم و هجوم کالا های خارجی به بازار پس از گشوده شدن مرز ـ ها به روی آنها ناقوس مرگ همهٔ بخشهای فعالیت را در بازار ملی به صدا در آورده است".

کاهش اعتبارات دولت به واحد های کوچك بهره برداری دهقانی به نوبهٔ خود دهقانان را به فقر و خانه خرابی کشاند و به تمرکز مالکیت ارضی در دست مالکان بزرگ زمین کمك نمود.

از همان نخستین سالهای حکومت نظامیان، تقسیم درآمد ملی آشکارا تغییر کرد. در ۱۹۷۲ کارگران و کارمندان از بابت مزد ۶۳٪ درآمد ملی را دریافت می ـ کردند، ۳۷٪ بقیه سهم بخش خصوصی بود. در ۱۹۷۴ اوضاع عوض شد. سهم کارگران و کارمندان در درآمد ملی به ۳۸٪ تقلیل یافت و سهم مالکان خصوصی به ۶۲٪ رسید. این واقعیت نشان می دهد که نظامیان میلیارد ها دلار را از دسترنج زحمتکشان بیرون کشیده و به جیب سرمایه داران و مالکان بزرگ ارضی ریخته اند.

فروماندگی عمیق اقتصادی که مولود

بقیه در صفحه ۳

بقیه از صفحه ۱

اوپک در مبارزه با نفتخواران امپریالیست

توسعه طلبانه کشورهای امپریالیستی قرار گرفته‌اند. کشورهای تولیدکننده‌ٔ نفت در یک دوره‌ٔ طولانی توسط انحصارات نفتی بی‌شرمانه استثمار می‌شدند. مکانیزم چنین استثماری در عصر استعماری به کشورهای سرمایه‌داری امکان داد که نفت را به قیمت بسیار نازل انحصاری که ارزش واقعی آن را منعکس نمی‌کرد بدست آورند و بدین طریق رشد سریع اقتصاد خود را تأمین نمایند.

مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای کشورهای در راه رشد با برخورداری از پشتیبانی جدی نیروهای سوسیالیسم جهانی امکان داد که فعالیت های انحصارات نفتی و حاکمیت آنها بر منابع طبیعی بطور روزافزون محدود گردد.

مبارزات مشترک کشورهای صادرکننده‌ٔ نفت، باعث فروریختن کامل سیستم پیشین امتیازات، تغییر اصول قیمت گذاری ها و افزایش درآمد فروش نفت شده است. در آغاز ۱۹۸۰، کشورهای عضو اوپک کنترل ۸۰٪ نفت استخراجی شان را در دست داشتند. چنانکه شرکتهای ملی ۶ کشور صادرکننده‌ٔ نفت خلیج فارس بیش از ۴۵٪ مجموع نفت شان را بدون دخالت انحصارات نفتی صادر کردند. در دهه‌ٔ ۷۰ قیمت نفت همانطور که قیمت نفت سبک ایران نشان می‌دهد از تنی ۱۳ دلار در ۱۹۷۰ به تنی ۲۵۸ دلار در ۱۹۸۰ رسید. درآمد نفتی کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۹ در حدود ۲۱۳ میلیارد دلار بوده است.

بنابراین می‌بینیم که بحران انرژی دنیای سرمایه‌داری به صورت بحران در سیستم روابط متقابل کشورهای امپریالیستی و کشورهای در راه رشد و بحران در بهره برداری استعماری از منابع انرژی کشورهای جوان به وسیله‌ٔ انحصارات نفتی خود نمایی می‌کند. پایه‌های رشد این بحران، کشورهای امپریالیستی از امکان تملک دلخواهانه‌ٔ نفت کشورهای در راه رشد محروم شدند و مهمتر آن که منبع افسانه‌ای نفت ارزان قیمت را از دست دادند. مساله‌ٔ ترقی قیمت‌های نفت خصلت عینی دارد، زیرا فروپاشی سیستم استعماری قیمت گذاری نفت را نشان می‌دهد. در شرایط کنونی، قیمت نفت نه تنها بیش از پیش برحسب ارزش سوخت موادی که استخراج فعلی شان پرهزینه است، بلکه برحسب قیمت سوخت های جانشین یعنی محصولات انرژی که هزینه‌های تولید آن بسیار گران است — تنظیم می‌شود.

کشورهای سرمایه‌داری خود را با ضرورت تغییر ساختاری متناسب در اقتصاد شان روبرو می‌بینند. این ضرورت مساله‌ٔ تغییر نسبت های پیشین مبادله محصولات کامل را با نفت و سایر منابع انرژی که از دوران استعمار به ارث مانده پیش کشیده است. کشورهای غربی که با مشکلات تأمین هزینه‌ٔ بهای فزاینده‌ٔ واردات نفت روبرو هستند غالبا به انتشار اسکناس اضافی دست می‌زنند. این مساله مخصوصا در مورد ایالات متحده صدق می‌کند. در ۱۹۷۹، کسری موازنه‌ٔ بازرگانی خارجی ایالات متحده در نتیجه‌ٔ بهای روزافزون واردات سوخت مایع به ۲۴ میلیارد دلار رسید، در صورتی که موازنه‌ٔ بازرگانی این کشور در ۱۹۷۳ یک میلیارد دلار اضافه داشت. مجله اشترن آلمان غربی در تشریح سیاستهای پولی آمریکا می‌نویسد: "هرگاه ایالات متحده‌ٔ آمریکا به پرداخت پول برای خرید نفت و دیگر مواد اولیه نیاز داشته باشد، تنها کاری که می‌کند چاپ اسکناس بیشتر است".

بدیهی است که این عمل موجب افزایش شدید تورم و خرابی اوضاع پولی و مالی جهان شده، درآمدهای واقعی کشورهای عضو اوپک را از صادرات نفتی شان تقلیل می‌دهد. کشورهای مذکور خود را ناچار دیده‌اند، با درنظرگرفتن تعدادی از پول ـ ها واحد ویژه‌ای برای تنظیم فروش های نفت بوجود آورند. طبق ارزیابی ها، کشورهای عضو اوپک سالیانه ۱٪ درآمدهای پولی شان را در نتیجه‌ٔ کاهش دلار و نوسان ارزش آن از دست می‌دهند.

کمیابی و رو به پایان بودن روزافزون سوخت و دیگر مواد اولیه که پایه صنایع جدید است، عنصر مهم بحران انرژی را تشکیل می‌دهند. امروز گرایش به کمبود فزاینده‌ٔ نفت کاملا آشکار است. این امر مربوط به بدی شرایط زمین شناسی و مواد استخراجی، خرابی ناشی از فروخشکیدن تدریجی مواد معدنی بسیار غنی در عده‌ٔ زیادی از کشورها (مخصوصا ایالات متحده) ناگزیری بهره برداری های سخت در مناطقی است که هم دسترسی به آنها و هم تنظیم بهره برداری هایشان بسیار دشوار است. فروخشکیدن ذخایر جهانی نفت خطری است که شدت می‌یابد، زیرا کشف لایه های جدید نفت از افزایش استخراج آن که تحت تأثیر تقاضای روزافزون انجام می‌گیرد، عقب می‌ماند.

تحلیل دادهها درباره‌ٔ افزایش نفت و ذخایر مکشوف آن در کشورهای سرمایه داری در دوران پس از جنگ نشان می‌دهد که کشورهای مورد بحث از دهه‌ٔ ۶۰ در مقایسه‌ٔ نرخ افزایش ذخایر مکشوف نفت و نرخ استخراج آن با عدم تناسب جدی روبرو شده‌اند. لازم به یادآوری است که این عدم تناسب در دهه‌ٔ ۷۰ متوقف نشد. اگر در دهه‌ٔ ۵۰ افزایش سالانه‌ٔ استخراج نفت ۶/۳٪ و منابع جدید ۱۴٪ بود، در دهه‌ٔ ۶۰ نسبت آنها به ترتیب ۸/۲٪ و ۵/۸٪ بوده است. در دهه‌ٔ ۷۰ استخراج نفت سالانه ۲/۱٪ و منابع جدید ۱/۹٪ افزایش یافت. نتیجه این که امکانات تهیه‌ٔ نفت در دنیای سرمایه‌داری به سرعت کاهش می‌یابد. در سال ۱۹۶۰ تخمین زده می‌شد که اگر سطح استخراج ثابت بماند منابع نفتی جهان ۴۱ سال دوام خواهد آورد. اما سطح استخراج در ۱۹۷۹ نشان داد که این منابع بیش از ۳۱ سال دوام ندارد. باید یادآوری کرد که بیش از نیمی از افزایش سالانه ذخایر مربوط به تخمین دوباره‌ٔ منابع قدیمی است، نه این که منابع جدیدی کشف شده باشد.

در چنین شرایطی کشورهای عضو اوپک به اجرای سیاست معقولانه در استفاده از ثروت های نفتی شان اقدام کردند که پیش ـ بینی می‌شود استخراج و صدور نفت را بتدریج محدود نمایند. بدیهی است که این اقدام در وضع بازار بین‌المللی نفت تأثیر بسزایی خواهد داشت.

طبق اغلب پیش بینی ها، دنیای سرمایه‌داری در دهه‌ٔ ۸۰ با بحران جدید انرژی روبرو خواهد بود. مثلا آژانس بین‌المللی انرژی پیش بینی کرده است که در سال ۱۹۸۵ کمبود جهانی نفت به ۱۰۰ میلیون تن و در سال ۱۹۹۰ به ۵۳۰ میلیون تن خواهد رسید. سازمان‌های مختلف بین‌المللی در پیش بینی های متعدد خود متذکر شده‌اند که در سالهای آینده بین عرضه و تقاضای نفت فاصله‌ٔ چشمگیری به وجود می‌آید.

"مصرف" ذخایر موجود و پیش بینی ـ های اضطراب آور درباره‌ٔ گسترش رویداد ـ ها در بازار نفت نگرانی های بیشتری را پیرامون نفت برانگیخته، منازعات نفتی را در بازار جهانی شدت داده و تضاد های بین امپریالیستی را عمیق‌تر خواهد ساخت. این اقدامات یکبار دیگر ضرورت اقدامات لازم را در صرفه جویی منابع انرژی و شتاب در گسترش منابع دیگر که بتواند در مقیاس وسیعی جانشین نفت رو به اتمام شود، نشان می‌دهد. در اواسط دهه‌ٔ ۷۰ به محض پدیداری نخستین علائم دشواری در تهیه‌ٔ سوخت مایع برنامه‌ٔ صرفه جویی منابع انرژی در برخی کشورهای سرمایه‌داری به اجرا در آمد.

کشورهای پیشرفته‌ٔ سرمایه‌داری با وجود اقداماتی که در صرفه جویی منابع با ارزش انرژی یا جانشین کردن منابع دیگر بجای آن به عمل آورده یا خواهند آورد، باز به وارد کردن قابل ملاحظه‌ٔ نفت محتاج خواهند بود.

سیاست نفتی کشورهای امپریالیستی و در رأس آنها ایالات متحده بر پایه بیرحمانه‌ترین غارتگریها شالوده ریزی شده است. امپریالیسم آمریکا که خود از ذخایر نفتی برخوردار است، برحسب این سیاست می‌کوشد واردات نفت را در بالاترین سطح ممکن و مصرف منابع داخلی اش را در کمترین میزان مقدور نگاهدارد.

وقایع اخیر نشان داده است که رهبران آمریکا آماده‌اند برای تأمین کنترل خود بر منابع نفتی و مواد اولیه‌ٔ کمیاب مورد نیاز صنایع شان از هیچ ماجراجویی فروگذار نکنند. آمریکا زیر پوشش حفظ منافع حیاتی حضور نظامی اش را در مناطق حساس جهان که سرشار از منابع گرانبها هستند توجیه می‌کند.

نیروی واکنش سریع برای کنترل نواحی نفت خیز خلیج فارس و دیگر کشورهای اوپک بوجود آمده است. این اقدامات هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که امپریالیست ـ های آمریکایی آماده‌اند برای تأمین ذخایر نفتی و مواد خام دست به عملیات نظامی بزنند.

ایالات متحده که در پی تحکیم مجدد سلطه‌ٔ خود بر نفت است قصد دارد کشورهای صادرکننده نفت را زیر فشار اقتصادی و سیاسی قرار دهد، آنان را از داشتن نقش سیاسی در مسایل بین‌المللی محروم سازد، در اوپک تفرقه بیندازد و این سازمان را از درون متلاشی سازد.

دستگاه رهبری آمریکا در صدد است با استفاده از وابستگی برخی از صادرکنندگان نفت به روابط تجاری با ایالات متحده بر آنها فشار اقتصادی وارد نماید. سر و صداهای زیادی پیرامون جنگ واقعی اقتصادی بر ضد اوپک به گوش می‌رسد. توصیه ـ های زیادی در خصوص ندادن غله و تکنولوژی مدرن به کشورهای اوپک در صورت امتناع از دادن نفت به قیمت ارزان تحت بررسی است.

توقیف ذخایر ارزی ایران در بانکهای ایالات متحده به وسیله‌ٔ دولت آن کشور در پاسخ به اقدام ایران در خارج کردن موجودی خود از بانکهای آمریکایی تهدید جدی برای ذخایر ارزی تمام کشورهای اوپک است.

رویدادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که سیاست کنونی ایالات متحده در جهات مختلف براساس منافع نفتی این کشور تعیین می‌شود. بنابراین برای کوتاه کردن دست نفتخواران امپریالیست راهی جز اتحاد نیروهای مترقی وانقلابی منطقه در یک جبهه‌ٔ متحد وجود ندارد.

★

بقیه از صفحه ۳

نمونه اجتماعی ...

سیاست اقتصادی نظامیان است به یک بیکاری شدید منجر شد. طبق دادههای رسمی مجموع بیکاران در ۱۹۶۸ تقریبا ۲۰٪ جمعیت فعال بوده است. طبق ارزیابی ـ های سازمان مذهبی "ویکاریا دو وسولید اریداد" در سانتیاگو و حومه‌ٔ آن ۳۰ درصد جمعیت مستعد کار شغل ندارند و در مناطق دیگر بیکاری به ۴۰٪ می‌رسد.

به عبارت دیگر، چندین میلیون شیلیایی بطورکلی هیچ درآمد پولی ندارند آنهایی که شانس تهیه شغلی داشته‌اند در شرایط زندگی می‌کنند که به هیچ وجه مطلوب نیست زیرا ترقی قیمت ها قدرت خرید دستمزد های محدود شان را به صفر رسانیده است. در حقیقت، در سه سال قدرت خرید زحمتکشان بیش از نصف پایین آمده است.

نتیجه این که: ۸۵٪ شیلیایی ها امروز درآمد هایی در آستانه‌ٔ فقر دارند و ۶۰٪ خانواده‌ها ـ مخصوصا خانواده‌های کارگری ـ در شرایط فقر سیاه و سوء تغذیه زندگی می‌کنند طبق داده‌های کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آمریکای لاتین، مرگ و میر کودکان در شیلی که در دوران حکومت متحد خلق تقلیل یافته بود، از همان نخستین سال حکومت نظامیان ۱۸٪ افزایش یافت.

در بیان نامه‌ٔ حزب کمونیست شیلی آمده است: "وحشیگری که فاشیسم به کمک آن سیاست سرمایه‌داری انحصارگر دولتی را تحمیل کرده، وابستگی این کشور را تشدید می‌کند. هدف همه‌ٔ اقدامات اقتصادی فاشیسم خدمت به منافع اولیگارشی محلی و سرمایه‌ٔ بزرگ خارجی است. تعدادی چند ملیتی به غارت کشور مشغول اند. آنها مراکز استراتژیک اقتصادی را در کنترل خود دارند. وجوهی که آنها از شیلی بدست می‌آورند به خارج سرازیر می‌سازند. فاشیسم می‌کوشد تاریخ را به عقب برگرداند، روند تاریخی را قطع کند و بدتر از همه واپس ـ گرایی را جانشین ترقی و پیشرفت سازد".

بنابراین، هدف و ماهیت اجتماعی برنامه‌ٔ اقتصادی فاشیسم شیلی نجات سرمایه‌داری وابسته به انحصارات خارجی است. این برنامه نیروهای دموکراسی و انقلاب خلقی را به شدت تهدید می‌کند. این برنامه نه تنها نابودکننده‌ٔ دستاورد های زحمتکشان بوده است، بلکه آنچه بورژوازی کوچک و متوسط ملی در دوران رشد پیشین جامعه‌ٔ شیلی بدست آورده بود، بباد داده است. برنامه‌ٔ اقتصادی نظامیان وابسته کردن هرچه بیشتر اقتصاد عقب مانده‌ٔ شیلی به تقسیم کار بین‌المللی سرمایه‌داری است.

رژیم فاشیستی شیلی براثر این وابستگی ـ های عمیق و از دست دادن همه پایگاه ـ های اجتماعی اش به پایان راه خود رسیده است.

از صفحه ۸

از دام امپریالیسم ...

پشتیبانان اصیل و بالفعل انقلاب ایران شوند.

اکنون باز این آتشبار شوم با غرشی گوشخراش‌تر از مزغل لیبرالها شلیک شده است.

هدف از دور جدید کارناوال کمونیسم ستیزی عمل کردن طبق نسخه‌ٔ برژینسکی مشاور امنیتی کارتر برای جدا کردن دوستان واقعی انقلاب ایران در داخل و خارج و سپس وارد آوردن ضربه‌ٔ نهایی به آن است.

از این دام مهلک که بارها آزمایش شده و نمونه‌ٔ سادات و صدام نزدیک‌ترین تجربه برای ماست، برحذر باشیم!

م. ا. به‌آذین

آزادی و انقلاب

آزادی را چگونه تعریف کنیم؟

آیا آزادی آن است که هیچ عامل بیرونی آدمی را از بیان و بازنمود خواست های خود و از حرکت ارادی‌اش برای تحقق آن خواست ها بازندارد یا محدودش نکند؟

ساده ترین تجربهٔ هرروزه نشان می دهد که همچو تصوری از آزادی به کمترین برخورد با واقعیت درهم می‌ریزد. نه تنها در زندگی اجتماعی، بلکه حتی در تنهایی بیابان، هیچ کس، هیچ موجود زنده، به این گونه آزاد نیست. در هرحرکتی، به هرانگیزه که باشد، ای بسا کمانعی از درون و بیرون سربرمی‌آورد و آدمی را محدود می کند، بازمی‌دارد. حتی در خلوت ضمیر، در انتزاعی ترین اندیشه ـ ها و در بلندترین پرواز خیال، آدمی، در محدودهٔ داده‌ها و دانسته‌ها و نیز در توان نسبی فعالیت ذهنی خویش با دیوارها و در بندهای نهفته یا آشکار روبروست. اندیشه و خیال، همچون مرغان پای دربند، با رشته های بلند و کوتاه به انباشته های حافظه، به سرمشق‌ها و تلقین‌ها و تحریم ها، به آموزش‌ها و آزمون‌ها باز بسته‌اند. از آنها خورش می یابند و بدانها باز می دهند، و پروازشان در حدّ نیروی بیش یا کم بالهاست.

پس، آیا آزادی نیست؟

آری، اگر مطلق بنگریم، آزادی نیست و نمی تواند باشد. جهان هستی مجموعهٔ پیوند های متعادلِ مشروط به هم است که جایی برای حرکت "آزاد" باقی نمی گذارد. هرحرکتی که هست، آن است که راه برای تحقق آن باز و زمینه‌اش در شبکهٔ به‌هم بافتهٔ اجزا و پیوستگی ها فراهم بوده است. اما، نکته در این است که در جانداران حرکت مشروط به عاملی درونی نیز هست که در تعیین مسیر و دامنهٔ حرکت و آغاز و پایان آن دخالت دارد، و از آن به اراده یا خواست تعبیر می شود.

در درجات صعودی تکامل جانداران، خواست نیز از ساده به بغرنج می رود، از بازتابی و موروثی و یکنواخت به صورتی پرورده و شخصی و متنوع درمی‌آید. بویژه در آدمی، و در روند آزمون و سنجش و شناختی که زندگی در جامعه به وی می‌آموزد و بدو منتقل و بر او تحمیل می کند، خواست تا اندازه‌ای با بینش و گزینش همراه می‌شود، و از همین رو است که پنداشتِ آزادی دست می دهد:

این که گویی این کنم یا آن کنم
خود دلیل اختیار است ای صنم

این "آزادی" ـ آزادی در بود و باش و آمیزش و سایش با دیگران ـ امری است نسبی و، گذشته از در و دربند ها و محدودیت هایی که هستی و طبیعت پیرامون در برابر آدمی می‌گذارد، شرط همزیستی دیرپا و بسامان افراد را در چارچوب جامعه با خود دارد، با تعادل پایدار زندگی جامعه باید دمساز باشد. از این رو، در شناخت آزادی و در بیان شروط و حدود آن، باید جامعه را شناخت و از آن آغاز کرد.

جامعه ـ تا آنجا که زندگی تاریخی بشر نشان می دهد و بی شك از هزاران سال پیش از آن نیز ـ مجموعهٔ سازمان یافته‌ای است از افراد و گروه‌های همپیوند آدمی که در محدودهٔ جغرافیایی معیّن و در شبکهٔ گسترش یابنده و بغرنج شوندهٔ روابط اقتصادی، اداری، تاریخی، دینی و فرهنگی معیّن، به شکلی ثابت یا در گشت و واگشت، به سر می برند. از سازمان یافتگی زندگی جامعه و همپیوندی افراد آن در چارچوب خانواده و قبیله و ده و شهر و کشور ـ و البته دولت ـ از یك سو، و از روایی احکام سنّت و اخلاق و دین و سرانجام قانون در جریان عادی زندگی جامعه از سوی دیگر، مفهوم نظم به دست می‌آید که با هستی جامعه در همهٔ مراحل آن در پیوندی ریشه‌ای و ضروری درآمیخته است. تا جایی که حتی در گیرودار بحران انقلاب که نظم سراسری جامعه به ناچار درهم می شکند و در هرگوشه، در هر پاره از پیکر جامعه، نیروی کم و بیش برتری به استقلال سر برمی‌آورد، نظمی ـ هرچند نااستوار، محدود، دستخوش تجاوزهای مکرّر ـ در قلمرو هریك از نیروهای رقیب وجود دارد. نظم قانون آلی زندگی جامعه، نمودار تعادل عینی جامعه است، و ـ دست کم از آغاز تاریخ ـ بویژه بر روابط تولید و حقوق مالکیت مبتنی بر آن نظر دارد. فرد، از آغاز کودکی در دامن مادر یا خانواده و، پس از آن، در زندگی "مستقل" خود در جامعه، در آزمونهای مکرّر هر روزه، در فرمانبریهای نابه کام و در سرکشی های فرو خورده یا آشکار، وجود و قدرت سنگین نظم را درمی یابد و، اگرهم نه در بیان حقوقی و در شناخت تك تك اجزای به هم پیوسته‌آن، به مقتضیات کلّی نظم آگاه می‌شود. نظم را با درکی روشن یا مه‌آلود، به هرحال، می شناسد. از مجرای یك چنین شناختی است که نظم جامعه مجموعهٔ رفتار فرد ـ کردار و گفتار و حتی اندیشهٔ فرد ـ را مشروط می سازد. اینجا بدان راه می دهد و آنجا راه برآن می بندد. سخن کوتاه، در شیارهای بست و گشاد نظم جامعه است که هرخواست و هرعمل فردی یا گروهی امکان وقوع پیدا می کند و یا نمی کند. وچنین است که احساس آزاد بودن یا در تنگنا بودن دست می دهد. این احساس آزادی یا تنگنا، نه چندان از سرشت رام یا سرکش فرد وگروه یا از خوب و بد و روایی و ناروایی خواست ـ شان، که از طبیعت و ترکیب جامعه و روابطی که در آن حاکم است سرچشمه می گیرد. جامعه، در سازمان یافتگی استوار خود، آزادی فرد یا گروه را ـ در چارچوب حقوق و وظایف ـ از یك سو تضمین و از سوی دیگر محدود می کند. اما تضمین آزادی در پذیرفته بودن و روا بودنِ استمرارِ عمل ارادی در محیطه‌های معیّن و به صورتهای کلّی معیّن است، که همین باز مفهوم محدودیت را در خود دارد. و باید توجه داشت که قید صفت "ارادی" امکان بازخواست و پیش بینی کیفر را به دنبال می‌آورد. بدین سان، آزادی و مسئولیت همچون دو رکن اصلی رفتار اجتماعی ظاهر می شوند. آن کس که ضرورت محدودیت را، در شناختی که به هرکیفیت از نظم برایش حاصل شده است بپذیرد و، آگاهانه یا از روی عادت، در انطباق با آن اراده و عمل کند "آزاد" است. پس، در محدوده جامعه، آزادی رفتار در راستای نظمی است شناخته و پذیرفته.

در این تعریف نکته‌ای است که بهتر است یك بار دیگر تصریح شود، و آن این که دو مفهوم آزادی و نظم با هم ملازمه دارند، و این نظم است که در بافت خود به تحقق آزادی راه می دهد یا نمی دهد.

* * *

نظم در جامعه مرزبندی فشرده و بغرنجی است از بایدها و نبایدها و شایدها و نشایدها که، جز آنچه بر دوام هستی کل جامعه ناظر است و از برابری طبیعی آدمیان در جوامع ابتدایی نشان دارد[1]، برهمهٔ افراد یا گروه ها به یك سان نافذ نیست. بویژه در جامعهٔ طبقاتی، بخش بسیار بزرگی از ضابطه‌های نظم بیان امتیازات ثروت و مالکیت و انتقال "مشروع" و "قانونی" آن به فرزندان و خویشان از راه ارث است و پیش از هرچیز به تحکیم و دوام قدرت گروه‌های ممتاز خدمت می کند. به دیگر سخن، نظم یکپارچه و همگن نیست. لایه‌هایی دارد. با پیدایش جامعهٔ طبقاتی و تحولات بعدی آن در طول تاریخ، به موازات نظم طبیعی و بنیادی جامعه، "نظم"های دیگری استقرار می یابد که با به کارگرفتن اهرم های سلطه طبقاتی نابرابری، بهره کشی و بهره دهی، فرماندهی تثبیت شده از یك سو و اجبار در فرمانبری از سوی دیگر را، قانون زندگی جامعه می سازد. بدین سان، در جامعهٔ طبقاتی، "نظم بنیادی" و "نظم طبقاتی" هردو وجود دارند و با هم مجموعهٔ کلی نظم را در یك مرحلهٔ معیّن تاریخ تشکیل می دهند.

نظم، در همه حال، با اجبار همراه است. گذشته از اجبارهایی که در نظم بنیادی در راستای حفظ و دوام هستی جامعه اعمال می شود و هرکس، برعادت ریشه دار همگانی، رفتار خود را بی هیچ تردید و تأمل با آن تطبیق می کند، نظم طبقاتی اجبارهای خاص خود دارد که از تقسیم طبقاتی جامعه سرچشمه می گیرد و همواره، در عمل یا در اندیشهٔ کسانی که محکوم بدان‌اند، به نوعی مورد تردید یا انکار است. اجبارهای نظم بنیادی بویژه نمودار تضاد کلی جامعهٔ انسانی و طبیعت پیرامون است. اما اجبارهای نظم طبقاتی از تضاد درونی جامعه، از خود وجود طبقات دارای منافع متضاد و از کنش و واکنش آنها در برابر هم سر برمی‌آورد.

نظم طبقاتی در روند بهره کشی سازمان یافته و قانونی شدهٔ مبتنی بر مالکیت وسایل عمدهٔ تولید پدید آمده است و می خواهد به تولید اجتماعی، در فاصلهٔ دو قطب استوار داشتهٔ ثروت و فقر، دو قطب حاکمیت و محکومیت، امکان تحقق و استمرار بخشد. و این جز با اعمال زور، در پوشش مقررات رسوخ یافته سنّت و شریعت و نیز آنچه مصالح فرمانروایان در بیان قانونی می‌آورد، میسر نیست. این نکته هم گفتنی است که طبقه (یا ائتلاف طبقات) فرما ـ نروا همواره نظم خاص خود را یگانه نظم سراسری جامعه اعلام می کند، و به همین دستاویز، هرگونه اخلال در "نظم" هرگونه سرکشی در برابر فرمانروائی "قانونی" یا "مؤید به تأیید آسمانی" خود را کیفرمی دهد.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت ـ و در عمل نیز مشاهده کرد ـ که در جامعهٔ طبقاتی، به اعتبار نظم های بنیادی و طبقاتی، آزادیهای بنیادی داریم و آزادیهای طبقاتی. و در این زمینهٔ اخیر، آنچه آزادی یك طبقه شمرده می شود، برای طبقات دیگر محدودیت یا حتی سلب آزادی است، ـ خواه در بیان حقوقی آمده باشد یا نه. از این رو، در جامعهٔ طبقاتی، حفظ آزادیها از دستبرد فرمانروایان، یا بازیافت آزادیهای از دست رفته و کسب آزادیهای تازه، همیشه به نوعی در زندگی جامعه مطرح است و نیروهایی را به مبارزه برمی انگیزد. و این خود عرصهٔ دیگری از مبارزهٔ طبقاتی است.

* * *

گفته شد که جامعه، همیشه و در همه حال، با نوعی نظم همراه است و این نظم ـ در جوامع طبقاتی ـ بویژه بر روابط تولید و حقوق مالکیت مبتنی برآن نظر دارد. اما روابط تولید در روند تکامل شیوهٔ تولید و نیروهای مولّد جامعه استقرار می یابد و، همزمان با آن، رعایت حقوق مالکیت ـ ابتدا در ضوابط سنّت و شریعت و اخلاق، و سپس، در مراحل تکامل یافته‌تر تاریخی، در قانون مدوّن عرفی ـ جنبهٔ الزام به خود می گیرد. این الزام، برای آن که در عمل نافذ گردد، به مراقبتی مستمر نیاز دارد که تنها با پیش بینی کیفر و امکان اعمال زور در موارد تخلّف می‌ـ تواند مؤثر افتد. و چنین است که، در روند پیدایش و استقرار جامعهٔ طبقاتی، نطفهٔ یك دستگاه اجرائی جدا و برتر از تودهٔ مردم برای حفظ "حدود" و "حقوق" از راهِ اعمالِ زور بسته می شود و پیوسته، به انگیزهٔ ضرورتهای نوبه نو در تلاش برای گسترش "حقوق" فرمانروایان و تنگ تر کردن "حدود" بر فرمانبران، شاخ و برگش می زند و تناور می‌ـ شود، تا جایی که کم و بیش سراسر زندگی و فعالیت جامعه را در چنگ می گیرد. این دستگاه که تجسّم قدرت استقرار یافته مالکیت ـ هرنوع مالکیت ـ است، دولت نام دارد. در حقیقت، دولت با ساروج حقوق مالکیت با ساخت جامعه و نظم آن به هم درپیوسته است و از آن همه مجموعهٔ یگانه‌ای پدید می‌آید که، در انتساب به سرزمینی با مرزهای معیّن، کشور نامیده می شود.

در تاریخ بشر، دولت ها به اشکال چندی ظاهر شده‌اند، ولی همه همین وظیفه اعمال زور را برای پاسداری از نظم موجود داشته اند و دارند. دولت بویژه برای آن است که توده‌های مولّد، این کارورزان محکوم به برآوردن نیازهای زندگی جامعه، از "حدود" خود ـ به صورتی که توازن نیروها در جامعه ترسیم کرده است ـ درنگذرند و به "حقوق" مالکیت ـ از هرنوع که باشد ـ گردن گذارند و چنین است که با گذشت زمان، پس از آن که دستگاه دولت در واقعیت زندگی و در خوی و سنّت مردم جایگیر شد، باور داشتِ غالب چنان می شود که رفتار شهروندان

بقیه از صفحه مقابل

باید در راستای نظم مستقر باشد — نظمی که، اگر هم پذیرفته نباشند، دستگاه قهر دولت آماده است تا آن را به زور تحمیل کند. و باز چنین است که سرکشی فرد در برابر تحمیل های نظم کمتر بازتاب گسترده ای می یابد و توده مردم — که خود زیر فشار نظم هستند — اگرهم یک چنان نمونه سرکشی را محکوم نکنند، بدان بی اعتنا می مانند. از این رو، تا زمانی که تشدید تضاد طبقاتی و تعدد واکنش های فردی و آموزندگی و انگیزندگی حاصل از آن پایه های آن باور داشتِ غالب و آن تسلیم خو گرفته شهروندان را به نظم جاری سست نکند، سرکشی آزادی طلبی از مرز فرد یا گروه در نمی گذرد و جنبشی همگانی نمی شود. سخن کوتاه، آزادی — امری اساسا اجتماعی که خودِ بافت جامعه به صورتی طبیعی بدان راه می دهد یا نمی دهد، — در رابطه با زورِ مسلّط، خصلت سیاسی پیدا می کند، به مسئله قدرت بدل می گردد.

* * *

آزادی در معنا و برد سیاسی اش، سابقه دیرینه ای در تاریخ ندارد و به دوران سربرآوردن بورژوازی به دعوی حکومت باز می گردد.

جامعه فئودالی جولانگاه زور برهنه برای بهره کشی نامحدود از کار توده دهقان در قلمروهای کوچک بیشمار بود. همه جا، در زمین های گسترده خان و فئودال، چشم "رعیت" آسمان را به یک رنگ می دید — رنگ بیگار و فقر و ستم. در چارمیخ وابستگی به زمین، زندگی برای توده بزرگ زندان بود. در همان حال، سراسر نظام فئودالی در پوسته سخت سلسله مراتب سپاهیگری و زمینداری هوا برای نفس کشیدن کم داشت. پراکندگی قدرت، همراه با خودسری و آزسیری ناپذیر خاوندان تیولدار، پایه های امنیت و آرامش را سست می کرد، کشاورزی را به زوال می کشاند. دهقانان به جان آمده بارها و بارها سر به شورش برداشتند و با شمشیر و آتش سرکوب شدند. در این میان، قشرهای بازرگان و پیشه ور در شهرها، به عنوان برآورنده نیازهای تجمل پرستانه اشراف زمیندار، آزادی خود را باز می خریدند و بر سرمایه می افزودند و آهسته آهسته در کارهای حکومت چنگ می انداختند. در اروپا، چه بسا که بورژواها حقوق خاوندی فلان شهر را، به ازای وامی که برای جنگ یا هرگونه هزینه هنگفت دیگر به تیولدار آن می دادند و او غالبا از پرداخت آن عاجز می ماند، به خود منتقل می کردند و اداره شهر را — هنوز در چارچوب حقوقیِ نظام مسلّط فئودالی — به دست می گرفتند. بدین سان، "شهرهای آزاد" — آزاد از وابستگی مستقیم فئودالی — پدید آمد و بورژوازی در اداره آنها به تمرین حکومت پرداخت و کارپردازان و دولتمردان و رهبران فکری خود را تربیت کرد.

بورژوازی، در روند رشد بازرگانی و صنعت، در تکاپوی داد و ستد و عرضه داشت کالا به بازارهای دور و نزدیک، پیوسته با مزاحمت شبکه ریز بافت مرزهای فئودالی و باج خواهی خانهای قلعه نشین در کشاکش و گیرودار بود. از این رو، نمی توانست خواستار برچیده شدن آن مرزها و برافتادن آن قدرتهای کوچک باج خواه نباشد. با نخستین نشانه های انحطاط نظام فئودالی — و گویی برای تدارک انتقال فرمانروایی از زمینداران به طبقه سرمایه دار، — نظریه پردازان بورژوا، در سیر طبیعی اندیشه که خود بیانگر منافع طبقاتی است، به پیشواز جاه طلبی های شاهان خودکامه رفتند و لزوم وحدت کشور و مرکزیت حکومت را پیش کشیدند. و چنین شد که اندک اندک اتحاد بورژوازی با برخی چهره های استثنائی پادشاهان، در سیاستی که بعدها به نام "خودکامگی روشن بینانه" شناخته شد، شکل گرفت. در این اتحاد عملی، نفع مستقیم بورژوازی در آن بود که کار داد و ستد سریع تر و آسانتر و با هزینه ای از همه حیث کمتر در قلمرو وسیع پادشاهی صورت می گرفت و بازار بزرگ داخلی تقریبا به انحصار سرمایه خودی در می آمد. اما، در دور دست، با پیوستن فرزندان فرزندان بورژوازی به دستگاه فئودالی شاه، چرخهای این دستگاه دانسته و ندانسته در راستای رشد هرچه بیشتر سرمایه داری به حرکت در می آمد و راه برای فرمانروایی مستقل آن هموار می شد.

در مرحله نهایی این پیشروی مداوم، با گسترش تولید کالائی و سهم فزاینده آن در کلّ اقتصاد، جوانه های روابط تازه تولید و مالکیت از درون جامعه فئودال سر برمی آورد و شاخ و برگ می زد، تمرکز هرچه بیشتر ثروت در دست بورژوازی و سهمی که این طبقه توانسته بود — افزون بر تولید و بازرگانی — در زندگی فکری و اداری جامعه داشته باشد، اینک آن را در آستانه قبضه کردن قدرت قرار می داد. در فرانسه — کشوری که انقلاب سرمایه داری در آن می بایست به صورتی ریشه ای و پیگیر گسترش یابد و به آخرین نتایج منطقی خود برسد — بورژوازی، پس از چند تجربه نارس و ناکام برای ورود به صحنه رقابت های اشراف و تحمیل خود به عنوان شریک در قدرت دولتی، سیاست همکاسگی با طبقه رو به زوال فرمانروا را در کل ترک گفت و راه مستقل خود را در پیش گرفت. اندیشه وران بورژوا با نظریه "آزادی و حقوق طبیعی بشر" به میدان کارزار ایدئولوژیکی درآمدند و به زودی با تشکیل انجمن ها به سازمان دادن مبارزه و تربیت رهبران توده مردم پرداختند. در این کارزار، بورژوازی نه تنها با اشراف زمیندار، بلکه همچنین با کلیسا روبه رو بود. زیرا کلیسا، با حقوق خاوندی بر قلمرو بسیار وسیعی در سراسر اروپا، قدرت فئودالی بسیار بزرگی به شمار می آمد و سلطه معنوی اش بر وجدان ها بر قدرتش می افزود. از این رو، مبارزه با فئودالیسم خواه ناخواه مبارزه با کلیسا در هر دو زمینه مادی و معنوی بود و "آزاد اندیشی" بورژوایی نمی توانست ضد مسیحی نباشد.

در ندای آزادی که بورژوازی در داد، انگیزه های اقتصادی و سیاسی به یک اندازه دخیل بود. "آزادی" زنجیر وابستگی به زمین و اشراف زمیندار را از پای رعیت روستائی، که هنوز اکثریت بسیار بزرگ جمعیت را تشکیل می داد، برمی داشت و آن را، در توده های میلیونی، به عنوان متحد بورژوازی به میدان مبارزه سیاسی می کشاند. از آن گذشته، با زوائد اضافی روستا برای فروش "آزادانه" نیروی کار به بازار شهر روی می نهادند و چرخهای تولید سرمایه داری را در ابعاد بزرگتر و سریع تر از پیش به گردش در می آوردند.

بدین سان آزادی اهرم پرتوان جنبش سیاسی شد. به زودی هم، در طی مبارزه با استبداد، از پوسته کلّی خود به درآمد، اجزاء ترکیب کننده اش مشخص گشت: آزادی اندیشه، آزادی گفتار، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات...

این همه در دست آن افزاری بود که بورژوازی برای تسلط بر وجدان و اراده توده ها لازم داشت. با نشان دادن سراب آزادی به محرومان جامعه و آراستن آن با رؤیای برابری و برادری — این دو فریب بزرگ در جامعه ای که بنیاد آن بر بهره کشی سرمایه از کار است — بورژوازی به "رضای" اکثریت فریب خورده بر اریکه قدرت عروج کرد و حکومت طبقاتی خود را دموکراسی، یعنی حکومت توده مردم، نامید.

شگرد خاص بورژوازی در حکومت، بازی با اصل حاکمیت اکثریت است. این اصل در سادگی نبوغ آمیز خود — نبوغ بازاریان حسابگر — بسیار مجاب کننده می نماید، اما تحلیل منطقی و آزمایش دویست سیصد ساله دموکراسی سرمایه داری همه جا بر نادرستی واقعی آن گواهی می دهد. در شکلی که بورژوازی برای تجلّی اراده اکثریت ابداع کرده است، یعنی در تفویض اختیار تصمیم گیری به "نمایندگان منتخب مردم"، کار به نوعی قمار بر سر شمارش آراء خلاصه می شود، و در این قمار، بورژوازی به هرچه از دستش برآید توسّل می جوید تا برنده شود. بورژوازی برای کشاندن اراده "آزاد" توده ها به مجرای خواست های طبقاتی خویش، — و آن چیزی جز بهره کشی و ثروت اندوزی و دوام حکومت خود نیست، — نه تنها از آزمودگی و تردستی اش در به حرکت درآوردن عواطف نیک و بد جمعی بهره می گیرد، بلکه در راه تجلّی آراء و تحقق مصالح توده مردم انواع سد و بندهای "قانونی" یا "آیین نامه ای" تعبیه می کند، و گذشته از بند و بست های پس پرده، گذشته از فریبکاری و گروکشی و باج خواهی، از جعل و تحریف، از سلب خودسرانه آزادی رفت و آمد و حتی از آدمکشی روی گردان نیست. بورژوازی با سازمان دادن شبکه های ارتباطی دائمی یا موسمی به نام جمعیت، انجمن، بنیاد خیریه، کانون فرهنگی و غیرآن به شکار آراء می پردازد، و در فصل انتخابات، که به گفته یکی از دولتمردان مشروطه ایران فصل "بهره کشی" است، به شکار خود رأی دهندگان می رود. با آنان گرم و نرم سخن می گوید، با گشاده دستی همهگونه وعده می دهد، قیافه شهروند خدمتگزار به خود می گیرد، به زبان با کاستی ها و نادرستی ها می جنگد، رسوائی ها را بو می کشد و ضعف کسان را مایه قوت خود می کند، دلبستگی ها و جاه طلبی های گروهی، ناحیه ای، ملی و غیرآن را برمی انگیزد، وجدان های فروختنی را با پول یا به امید مقام می خرد، و هرجا که بتواند، حتی در شمارش آراء دستکاری می کند، و با چنین استادی در دروغ و تزویر و پیمان شکنی است که در موضع تصمیم گیری باقی می ماند و فرمان می راند.

در دموکراسی سرمایه داری، اصل حاکمیت اکثریت، برابری حقوقی شهروندان، برخورداری همگان از آزادی های اجتماعی و سیاسی، رسمیت قانونی دارد. این اصول که بورژوازی با آن به دژ فرمانروایی فئودالها هجوم برد، سلاحی دو دم است، و اگر چنان که باید به عمل درآید، — و آن در صورتی است که نیرو و اراده رزمی، همراه با سازمان یافتگی، شناخت ایدئولوژیکی و اتحاد سیاسی اکثریت زحمتکش راه را بر بهانه تراشی و دغلکاری و قانون شکنی در لباس قانون سرمایه داران بسته باشد، — رهبری سیاسی جامعه ناگزیر به دست زحمتکشان می افتد و دموکراسی سرمایه داری آماده تبدیل به دموکراسی توده ها می شود. از این رو بورژوازی، از همان آغاز دستیابی به قدرت، در فرصتی که ناآگاهی و سازمان نایافتگی توده های محروم شهر و روستا هنوز آنان را زیر نفوذ ایدئولوژیکی و سیاسی وی قرار می داد، با پیش کشیدن شرایط گفته و ناگفته ای مانند میزان پرداخت مالیات، زن و مرد بودن، مدت اقامت در محل، سال عمر، توانایی مالی، درجه سواد و غیرآن امکان بهره مندی از حقوق و آزادیها را در عمل محدود کرد، و در مواردی هم که توانست، آن را بکلّی از میان برد. بدین سان، دموکراسی سرمایه داری، اگرهم نه در صراحت متن قانون، در عملکرد نهادهای حکومتی، نگهبان امتیازهای طبقاتی بورژواها و دوام فرمانروایی بورژوازی گردید، و در برخورد با هر اندیشه و هر شخصیت و هر جنبشی که این فرمانروایی را به خطر انداخت، به بهانه صلاح جامعه و امنیت کشور، خود را به همان اندازه خدعه گر و عهدشکن و سخت کش نشان داد که نظامهای فئودالی و برده داری گذشته.

* * *

دموکراسی سرمایه داری به هرحال پیشرفت بزرگی در شکل و محتوای نهادهای حکومت و در روند تکامل اندیشه سیاسی بوده است. نمی توان از یاد برد که آرمان آزادی و برابری، به عنوان دو اصل بنیادی دموکراسی، روزگاری شور و نیروی توده ها را برای دستیابی به حقوق انسانی خود برانگیخته است. هم اکنون نیز، در شرایط استقرار سوسیالیسم در بخش بزرگی از جهان و تقویت و گسترش پیگیر آن در شصت و اند سال اخیر، در حالی که حدّت مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان برای دست یافتن به قدرت و از میان برداشتن نظام بهره کشی سرمایه از کار، همزمان با اوج گیری جنبش استقلال طلبی در کشورهای زیر سلطه سیاسی و اقتصادی، بحران پیوسته گسترده تر و عمیق تری را در جوامع سرمایه داری موجب گشته است و سرمایه داری برای ادامه موجودیت و حفظ قدرت خود، همه جا، به صورتی پنهان یا آشکار و با شدتی کمتر یا بیشتر، به شیوه های دیکتاتوری و فاشیستی حکومت به عنوان افزار سرکوب مستقیم نیروهای دموکراتیک روی آورده است، شعار آزادی و برابری و دموکراسی هنوز از کارآیی بسیار در بسیج نیروها برخوردار است. در چنین احوالی که بستن راه بر دیکتاتوری فاشیسم — یا کوشش در برانداختن آن — وظیفه است، شعار آزادی و در گسترده ترین شمول خود، یعنی برخورداری همگان بی هیچ حصر و استثناء از آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی، می تواند همه قشرهای دموکراتیک جامعه را متحد سازد و آنان را در پیکار با ارتجاع فاشیسم گرای سرمایه داری به پیروزی برساند.

شرط شمول همگانی در اعلام شعار آزادی، گذشته از آن که عدالت و اصل برابری طبیعی افراد بشر بدرستی چنین اقتضائی دارد، برای آن است که استبداد فاشیستی و دیکتاتوری سرمایه، با عوامل رو و نهفته آن در درون جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی، نتوانند به دستاویزهای گوناگون مذهب و ملیت و ایدئولوژی سیاسی میان نیروهای دموکراتیک جدایی بیفکنند و با تضعیف کل جنبش آن را عقیم گذارند یا به راه سازش با دشمن ملی و طبقاتی بکشانند(۲).

آزادی، بویژه در برد سیاسی خود، دارای خصلت طبقاتی است و برخورداری از آن، در عمل، به نسبت سهمی است که این یا آن طبقه، در رابطه با مالکیت و تولید، از قدرت دارد. به دیگر سخن، درجه برخورداری از آزادیهای سیاسی همیشه نمایشگر موازنه واقعی نیروها در جامعه است. از این رو، هرجا که شعار آزادی و دموکراسی به صورت پرچم مبارزه سیاسی درآید، نشانه آن است که در موازنه

بقیه در صفحه ٦

از صفحه ۵

آزادی و انقلاب

نیروها در جامعه تغییری پدید آمده است، ــ بدین معنا که بر اثر گسترش کمّی و افزایش نقش اجتماعی طبقات محکوم، طبقهٔ فرمانروا، در پوشش قانون و با اعمال زور، دامنهٔ حقوق و آزادیها را بر آنان تنگ می‌گیرد و آنان نیز، به موازات فزونی آگاهی و سازمان یافتگی، می‌کوشند تا دامنهٔ آن حقوق و آزادیها را گسترش دهند. بدین‌سان، با شعار آزادی و دموکراسی، مسئلهٔ قدرت آشکارا مطرح می‌گردد و قدرت مستقر به مبارزه خوانده می‌شود.

این قدرت مستقر می‌تواند قدرت یکپارچه و سراسری طبقهٔ معینی ــ مثلا فئودال یا بورژوا ــ باشد، یا، چنان‌که پس از مشروطه در ایران دیده شد، قدرت ائتلاف حکومتی فئودال ــ سرمایه‌دار، و یا نیز قدرت سرمایه‌داران بزرگ وابسته به انحصارات امپریالیستی که عموما در شکل نظامیگر فاشیستی نمایان می‌شود و رژیم گذشتهٔ ایران در کنار بسا رژیم های دیگر در کشورهای کم رشد زیر سلطه امپریالیسم نمونه‌ای از آن بود. چنین قدرتی زاییدهٔ پیوند بخش کوچک ولی قدرتمندی از سرمایه داری بومی با قدرتهای امپریالیستی است و در هرحال وظیفه دارد که امکانات حکومتی و قانونگزاری و پلیسی سرکوبگر خود را برای غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و انسانی جامعه به سود امپریالیسم به کارگیرد و خود نیز سهمی از آن ببرد.

در هریک از موارد یاد شده، شعار «استقلال، آزادی، دموکراسی» نافذترین فراخوان بسیج کننده نیروهاست و تا پایان یک مرحلهٔ معین ــ مرحلهٔ دموکراسی انقلابی توده‌ها ــ اعتبار خود را همچنان حفظ می‌کند. زیر یک چنین پرچم مبارزه، آنچه رهبری جنبش را به این یا آن طبقه و قشر می‌دهد و تا اندازه‌ای ویژگی قدرت آینده را در صورت پیروزی مشخص می‌دارد، نیروی کمّی، آگاهی سیاسی و درجهٔ سازمان‌یافتگی هریک می‌باشد، ــ خواه مستقل و جداگانه عمل کنند و خواه الزاما در سازمانی ائتلافی گرد آیند. امّا، به هرحال، عامل کمّیت را، همین قدر که با اندک آگاهی کلی و همبستگی حسی (به جای سازمان‌یافتگی حزبی) همراه باشد، باید تعیین کننده دانست. از این حیث، تجربهٔ انقلاب بهمن ۵۷ ایران به‌همان اندازه آموزنده است که جنبش گاندی در هند و هوشی مینه در ویتنام. در این هر سه مثال، توده‌های میلیونی محرومان سیل‌وار به میدان کارزار سیاسی کشیده شدند، و در وجود رهبرانی که توانستند در لحظات مساعد تاریخی وحدت سراسری ملت مبارز را در خود ــ یا در حزب و جبههٔ میهنی خود ــ تبلور دهند، به صورت نیروی محرّک و بازوی عمل جنبش درآمدند و آن را ــ جایی کمتر و جایی بیشتر ــ به رنگ خواست های بنیادی خود درآوردند.

ادامه دارد

یادداشت:

۱ــ مانند مصونیت جان شخص، حق تشکیل خانواده، سرپرستی فرزندان و غیرآن، که از نیاز به بازوی بیشتر در همکاری ضروری افراد برای تأمین خوراک و جای باش و امنیت مشترک قبیله حکایت می‌کند، و یادگاری است از زندگی آدمی در دورانهای بسیار دور گذشته.

۲ــ در دو سالهٔ پیش از سرنگونی رژیم پهلوی که مبارزه با دیکتاتوری سرسپردهٔ آمریکا امکان گسترش تازه‌ای یافت، نویسندهٔ این سطور آزادی عام را، پا به پای استقلال تام کشور، به عنوان شعار متحد کنندهٔ نیروهای مبارز پیش کشید. و از شگفتی ها آن که در آن روزها سرجنبانان مدعی مبارزه با استبداد، با همهٔ «آزادیخواهی» شان، به بهانهٔ آماده نبودن افکار عامه و لزوم پرهیز از واکنش شدید دستگاه، از پذیرفتن چنین شعاری به سختی سر باز زدند. اما همین آقایان، امروزه، در شرایط پویایی انقلاب و پیدا شدن زمینهٔ عینی برای حل مسائل بنیادی جامعه به سود توده های زحمتکش، فریاد آزادی عام سر می‌دهند و با استناد به قانون اساسی، این دستاورد جانبازی و ایثار توده‌ها، در عمل خواستار آزادی فعالیت ضد انقلاب می‌شوند و با آن در جبههٔ واحدی قرار می‌گیرند.

بقیه از صفحه ۱

بولیوی در مبارزه...

معدنی که پایهٔ اقتصاد را تشکیل می‌دهد ۸۰٪ درآمد ارزی کشور را تأمین می‌کند. استخراج متوسط سالیانه کانیهای اصلی ۲۵ تا ۳۰ هزار تن قلع، ۴۵ تا ۵۰ هزار تن روی، ۶ تا ۸ هزار تن مس، ۲ تا ۲/۲ میلیون تن نفت است.

تقریبا ۶۵٪ جمعیت فعال در کشاورزی کار می‌کنند. زمینهای مزروعی کشور ۳۱ میلیون هکتار است که فقط ۳ میلیون هکتار آن زیر کشت قرار دارد. تولید متوسط برنج ۷۵ تا ۸۰ هزار تن، ذرت ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار تن، گندم ۷۰ تا ۷۵ هزار تن است. بیش از ۵۰٪ مواد اولیه و محصولات غذایی از خارج وارد کشور می‌شود. در ۱۹۷۹ نرخ تورم ۲۵٪ و نرخ بیکاری ۶٪ بود.

بازرگانی خارجی بولیوی عمدتا به بازار ــ های کشورهای صنعتی سرمایه‌داری وابسته است. مهم ترین شرکاء بازرگانی بولیوی بترتیب عبارتند از ایالات متحده، بریتانیا، آلمان غربی، ژاپن و کشورهای گروه آند بین. در ۱۹۷۹، عملکرد تجاری بولیوی ۱۸۸۸ میلیون دلار بوده است. کالا های مهم صادراتی این کشور فلزات غیرآهنی و کانی ها ــ ست. قلع ۴۳٪ درآمد های ارزی را تأمین می‌کند. انواع ماشین‌ها، تجهیزات صنایع معدن، صنایع فلزات غیرآهنی، مصالح ساختمانی و کالا های مصرفی در صدر واردات این کشور قرار دارند.

بولیوی عضو سازمان ملل متحد، سازمان کشورهای آمریکایی، گروه آند بین، پیمان آمازون و گروه پلاتاست. این کشور در ششمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد که در سپتامبر ۱۹۷۹ در هاوانا برگزار شد به عضویت این جنبش پذیرفته شد.

اوضاع کنونی داخلی بولیوی بی ثبات و بغرنج است. از اوت ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۸ قدرت در دست یک دولت نظامی شوینیست راستگرا قرار داشت. به فشار نیروهای مخالف، در ژوییه ۱۹۷۸ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. اما وزیر سابق خون‌پرداآسپون دست به کودتا زد و خود را رئیس جمهور نامید.

در بیست و چهارم نوامبر ۱۹۷۸ گروهی از افسران ترقیخواه ارتش با کودتای دیگر قدرت را به دست گرفتند. دولت جدید طی فرمانی اعلام نمود که انتخابات در اول ژوییه برگزار خواهد شد و قدرت را به یک دولت غیرنظامی منتقل خواهد نمود. ۸ اتحادیه و حزب سیاسی در انتخابات شرکت کردند. هیچیک از نامزد های پست ریاست جمهوری اکثریت به دست نیاورد. اول نوامبر ۱۹۷۹ گروهی از نظامیان مرتجع به رهبری سرهنگ آلبرتوناتوش وزیر سابق کشاورزی دست به کودتای جدیدی زد و قدرت را قبضه نمود. با وجود این به فشار نیروهای دموکراتیک کشور که از بخش ترقیخواه محافل نظامی برخوردار بود، ناتوش مجبور به استعفا شد.

کنگرهٔ ملی لید یاگیه تجادا رئیس کنگره را که مبارز نامدار حزب «جنبش ناسیونالیستی انقلابی» است به عنوان رئیس جمهور موقت انتخاب نمود. دولت تجادا که نظر خود را درباره دموکراتیزه کردن کشور اعلام نموده بود، تصمیم گرفت در ۲۹ ژوئن ۱۹۸۰ برای انتخاب رئیس جمهور، معاون رئیس جمهور و کنگرهٔ ملی انتخابات عمومی را برگزار نماید.

ح. سیلزسوآزو رهبر جبههٔ وحدت دموکراتیک و خلقی که یک سازمان چپ است اکثریت این انتخابات (۳۴٪ آراء) را به دست آورد. برنامهٔ جبهه، که نیروهای ترقیخواه و دموکراتیک بولیوی از جمله حزب کمونیست پیرامون آن گرد آمده اند، هدف خود را تغییر سیاسی، اجتماعی ــ اقتصادی دولت، انجام وظایف انقلاب دموکراتیک خلقی قرار داده که در مجموع خصلت ضد امپریالیستی دارد.

با وجود این، در ۱۷ ژوئیه افسران مرتجع دولت قانونی رئیس جمهور لید یاگیه تجادا را سرنگون ساختند و ژنرال لوئیس گارسیا مزا رهبر خونتای نظامی را به ریاست جمهوری برگزیدند. این ژنرال یک دولت مرکب از ۱۴ نظامی و دو غیرنظامی تشکیل داد.

نظامیان کودتاگر پس از کسب قدرت فعالیت احزاب سیاسی و سندیکاها را ممنوع اعلام کردند. کودتاگران در تلاش برای در هم شکستن مقاومت زحمتکشان بولیوی به سرکوبی ها و ترورهای وحشیانه دست زدند. در سراسر کشور موج آدم ربایی، توقیف های دسته جمعی، شکنجه مخالفان رژیم و نقض فاحش حقوق بشر به راه افتاد. در نخستین هفته‌های پس از کودتا ۱۵۰۰ کشته، حدود ۲۵۰۰ نفر بازداشت و بیش از هزار تن ناپدید شدند.

مراکز کارگری بلیوی و دیگر سازمان‌ها و احزاب ترقیخواه سیاسی کودتای نظامیان را محکوم کردند و به دفاع از دموکراسی برخاستند. آنها از زحمتکشان بولیوی طلبیدند با برپا کردن اعتصابات عمومی به دفاع از دولت قانونی سرنگون شده برخیزند. این فراخوان در نخستین روزهای پس از کودتا موجب فشار شدید نیروهای دموکراتیک به خونتای نظامی شد. اعتصاب عملا تمام کارخانه‌های بولیوی را در برگرفت. بین معدن چیان و واحد های نظامی در مناطق معدنی درگیری ــ های شدیدی صورت گرفت. کلیسای کاتولیک و عده‌ای از افسران ارتش با سیاست حیوانی کودتاچیان به مخالفت برخاستند.

«هرنان سیلزسوآزو» برای سامان دادن مبارزه بر ضد خونتا اقدام به تشکیل یک دولت مخفی وحدت ملی نمود و از همهٔ کشورها خواست تا کابینهٔ وی را به عنوان نمایندهٔ قانونی مردم بولیوی برسمیت بشناسند.

کودتای نظامی بولیوی که هدف آن متوقف ساختن روند دموکراتیزه کردن کشور است نگرانی شدید دولتها و احزاب سیاسی آمریکای لاتین را به شدت برانگیخته است. روسای جمهور ونزوئلا، کلمبیا، پرو، کاستاریکا و اکوادور سیاست سرکوبی و ترور در بولیوی را تقبیح کرده خواستار اعادهٔ کامل بنیادهای دموکراتیک در آن کشور شدند. سازمان کشورهای آمریکا در قطعنامه اکوادور روابط سیاسی خود را با رژیم ژنرال گارسیا مزا قطع نمود

واشنگتن مانند موارد مشابه قیافه حق بجانب و «ناراحت» بخود گرفته و باصطلاح کمکهای نظامی و اقتصادی خود را به کودتا ــ چیان «معلق» نموده است. اما سرمایه‌داران مرتجع و چپاولگر ایالات متحده از وقوع کودتا در بولیوی در پوست نمی‌گنجند یکی از سخنگویان این جماعت یعنی روزنامهٔ واشنگتن پست کودتا را «مؤثر» توصیف نمود. زیرا اکثر فعالان اتحادیه‌های کارگری و شخصیت های سیاسی که در برابر رژیم کودتا مقاومت می‌کردند کشته یا دستگیر شدند. یکی از سخنگویان وزارت کشور آمریکا تأیید نمود که کارتر چند هفته پیش از کودتا با نظامیان بولیوی در تماس بوده است. کودتای نظامی در بولیوی، ترور و تسویه حسابهای حیوانی فاشیست های شیلی و حوادث خونین السالوادور به وضوح نشان می‌دهند که ارتجاع امپریالیستی از هرنوع تلاش برای کند کردن روند تحولات مثبت در آمریکای لاتین دست برنمی‌دارد. اما واقعیات با هزار زبان فریاد برمی‌آورند که در جهان هیچ نیرویی وجود ندارد که بتواند پیشرفت جهان را به سوی آزادی و استقلال متوقف سازد.

*

بقیه از صفحه ۷

ضرورت برخورد...

سرمایه‌های خصوصی، نحوهٔ بهره برداری از این سرمایه‌ها را نیز زیر مراقبت قرار دهد.

۸ــ در سرمایه‌گذاری در بخش مسکن و پرداخت وام جهت ایجاد خانه، باید به لزوم برقراری تناسب بین این رشته و بخش‌ ــ های دیگر فعالیت توجه جدی معطوف گردد زیرا اگر لزوم رفع نیاز مردم به مسکن باعث شود، که به بخش های دیگر از جمله بخش های صنعتی و کشاورزی اعتنا نکنیم و قسمت اعظم امکانات مالی اجتماع را در بخش مسکن بکار گیریم، به تشدید تورم موجود، که در حال حاضر به حد نگران کننده‌ای رسیده است، کمک کرده‌ایم.

۹ــ ایجاد مرجع واحد برای تنظیم برنامه ــ های خانه سازی و نظارت بر چگونگی اجرای آن. بدین ترتیب می‌توان از پراکندگی و همچنین از کشمکش های احتمالی بین واحد ــ های مختلف جلوگیری نمود و از همه امکانات به بهترین صورت برای مقابله با مشکل مسکن استفاده کرد

۱۰ــ در کنار اقدامات اساسی یاد شده باید به توزیع خانه‌های مصادره شده و خانه ــ های متعلق به فراریان از کشور، میان مردم نیازمند، ادامه داد و با خالی ماندن خانه‌های موجود به شدت مبارزه کرد. همچنین باید با اتمام ساختمانهای نیمه تمام مصادره شده و ساختمانهائی که مالکان مربوط را اقدام به اتمام آن نمی‌کنند و توزیع آنها بین افراد واجد شرایط، به رفع کمبود مسکن کمک کرد.

قابل توجه نمایندگی های فروش «اتحاد مردم»
نمایندگی های فروش «اتحاد مردم» در شهرستانها می‌توانند وجوه فروش روزنامه را به حساب شمارهٔ ۵۸۴ ۱ بانک ملی ایران شعبهٔ آریاشهر تهران ــ واریز نمایند و فتوکپی فیش مربوط را به آدرس صندوق پستی ۳۱۴/۱۱۱۷ منطقه ۱۳ ارسال فرمایند.

اتحاد مردم
مدیر مسئول و صاحب امتیاز:
محمود اعتماد زاده (م. ا. به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
نشانی: تهران ــ منطقهٔ ۱۳ پستی
صندوق شمارهٔ ۳۱۴/۱۱۱۷

بقیه از صفحه ۱

جمهوری دموکراتیک...

شهری منابع زیرزمینی آبی و جنگلها به اختیار دولت درآمد، بانکها و شرکتهای خارجی ملی شدند، دارائی فئودالهای بزرگ و عناصر مرتجع که تجاوزگران آمریکائی همکاری داشتند مصادره و در اختیار دولت قرارگرفت این اقدامات موجب گردید که بنیاد بخش دولتی اقتصاد پی ریزی شود و در چهارچوب این بخش موسسات اقتصادی جدید تشکیل گردد. اکنون شمار موسسات صنعتی بخش دولتی اقتصاد کشور متجاوز از پانصد موسسه است.

بموازات ایجاد موسسات صنعتی دولتی موسسات مختلط دولتی و خصوصی نیز ایجاد شده است. بخش خصوصی اقتصاد نیز با محدودیتهائی حفظ شده و فعالیت این موسسات زیر نظارت دولت قرارگرفته است و دولت کمکهای لازم را به این بخش می رساند.

در کشور صنایع سنتی دستی و کارگاهی حفظ شده و توسعه می یابد. صدور انواع چوبهای قیمتی آغاز گردیده و کشتیرانی رودخانهای گسترش یافته است.

دولت دموکراتیک لائوس توجه ویژه ای نسبت به حل مسائل مربوط به ترابری معطوف می دارد. جمهوری دموکراتیک خلق لائوس تا به امروز از داشتن خط آهن محروم مانده است.

بازسازی تمام شوسه ها و پلهائیکه در دوران تجاوز آمریکا ویران شده بود به انجام رسیده است. سه پل بزرگ لوله کشی نفت از ویتنام به لائوس و چند فرودگاه احداث شده است.

در جمهوری دموکراتیک خلق لائوس رفرم پولی انجام گرفته است. این رفرم در ثبات وضع مالی کشور و واحد پول ملی کشور نقش مهمی ایفا کرده سبب شده است که این جمهوری نو پا دشواریهای فراوانی را از سر بگذراند. اما هنوز مشکلاتی در پیش دارد. مثلا در جمهوری دموکراتیک خلق لائوس هنوز کارشناسان فنی ملی به حد کافی وجود ندارند. در موسسات صنعتی کمبود مواد خام مشاهده می شود وبسیاری از این موسسات به تجهیزات کهنه مجهزند.

در هفتمین اجلاس کمیته مرکزی حزب انقلابی خلق لائوس این مطلب خاطر نشان گردید که پایین بودن سطح بازدهی کارها کمبود های موجود در سیستم قیمت گذاری ارتباط داشته است. از جانب رهبری حزب یک رشته تدابیر موثر برای رفع نارسائیها و کمبود ها اتخاذ گردید. کمیته مرکزی حزب به این موضوع توجه نمود که در تمام موسسات تولید رژیم صرفه جوئی و مبارزه با اسراف اکیدا باید رعایت شود.

سال جاری آخرین سال برنامه سه ساله توسعه اقتصادی کشوراست. در این برنامه بازسازی کشور و ایجاد موسسات صنعتی و کشاورزی و فرهنگی جدید پیش-بینی شده است. در این برنامه افزایش تولیدات کشاورزی و صنعتی کشور تا حد خود کفائی و افزایش تولید کالا های صادراتی منظور گردید. کالا های صادراتی کشور عمدتا عبارت از تبدیل مواد خام و نیز مواد معدنی است. اجرای موفقیت آمیز این برنامه پایه های برنامه ریزی توسعه اقتصادی کشور در پنجسال آینده را پی ریزی می کند.

متجاوز از هشتاد درصد اهالی لائوس را روستائیان تشکیل می دهند و به همین علت مسائل زراعی و کشاورزی از مسائل مهمی هستند که از جانب دولت و حزب توجه ویژه ای به آن معطوف می گردد. در نتیجهٔ خسارات سنگینی که تجاوز نظامی آمریکا به این کشور وارد ساخته و موجب ویرانی بخش اعظم زمینهای زراعی این کشور گردیده اکنون قسمت اعظم واردات این کشور را محصولات کشاورزی تشکیل می دهد. در برنامه توسعه اقتصادی کشور رسیدن به خود کفائی محصولات کشاورزی در درجه اول اهمیت قرار دارد. تعاونی کردن امور کشاورزی در روستا های لائوس یک پدیده تازه ایست که با استقبال گرم همه روستائیان روبرو شده است تاکنون ۲۸۰۰ واحد کشاورزی تعاونی در کشور تشکیل شده که بیش از نیمی از خانواده های روستائی کشور را در برمی گیرند. از جانب دولت همه گونه کمک از نظر بذر، ماشین آلات کشاورزی، کود های شیمیائی و وام به این تعاونیها داده می شود. محصولات کشاورزی تعاونی-ها را دولت خریداری می کند و در مقابل کالا-های صنعتی مورد نیاز را در اختیار آنان می-گذارد. بدینوسیله اتحاد میان کارگران و دهقانان استوار می شود و عرصه فعالیت سلف خرها و واسطه ها هرچه بیشتر محدود می گردد.

حزب انقلابی خلق و دولت لائوس در زمینه سیاست خارجی نیز اقدامات موثری انجام می دهد و همین اقدامات موجب افزایش حیثیت و استحکام مواضع بین المللی آن کشور شده است. دولت لائوس در عرصه بین المللی از اصول دفاع از استقلال و نزدیکی و اتحاد با تمام کشورهای مستقل ملی، نیروهای ترقی خواه و نیز همکاریهای نزدیک با جنبش کشورهای غیرمتعهد پیروی می کند. جمهوری دموکراتیک خلق لائوس در مبارزه علیه توطئه های خارجی از جانب امپریالیسم آمریکا و رهبری مائوئیستی چین از حمایت و پشتیبانی کشورهای جامعه سوسیالیستی و در درجه اول اتحاد شوروی برخوردار است. لائوس روابط و همکاریهای اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی و کشورهای مستقل ملی را گسترش می دهد.

در جمهوری دموکراتیک خلق لائوس با همکاریهای فنی وکمکهای اقتصادی اتحاد شوروی ۳۰ موسسه اقتصادی از آنجمله ۱۶ موسسه صنعتی احداث گردیده. برای پرورش کارشناسان متخصص در رشته های مختلف دانش و فن هر ساله تعداد زیادی از جوانان لائوس برای تحصیل به کشورهای سوسیالیستی اعزام می شوند. اکنون متجاوز از ۲۰۰۰ دانشجوی لائوسی در دانشکده ها و هنرستان های فنی اتحاد شوروی مشغول تحصیل می باشند. علاوه براین در سراسر کشور مدارس و کلاسهای سوادآموزی تأسیس گردیده که علاوه بر دانش آموزان تمام اهالی بیسواد از ۱۵ تا ۴۵ ساله در این کلاسها مشغول سوادآموزی هستند.

★

بقیه از صفحه ۱

ضرورت برخورد منطقی با مشکل مسکن

ناگفته نماند که وزارت مسکن و شهرسازی نیز به عنوان واحد مسئول تأمین مسکن مردم به اقدامات مورد نظرخود در این زمینه ادامه می دهد. در زمینه تأمین اعتبار لازم برای تهیه مسکن، ابتدا پرداخت وام مسکن مورد توجه قرارگرفت و اعلام گردید که هرکس می-تواند باسپردن مبلغ ده هزار تومان به یکی از بانکها، مبلغ یکصد هزار تومان وام دریافت کند. علاوه براین واحد های دولتی نیز طبق ضوابط پیش بینی شده به کارکنان خود وام مسکن پرداخت می کردند. پس ازمدتی، مقامات مسئول وزارت مسکن و شهرسازی اعلام کردند که پرداخت وام خرید خانه متوقف شده است، زیرا پرداخت این نوع وام باعث گرانی بیشتر خانه شده است.

حاصل همه این اقدامات و اظهارات این بوده است که بحران مسکن همچنان به عنوان یکی از اساسی ترین مشکلات اجتماعی در ابعادی وسیع در مقابل مردم و مسئولان امر قرار دارد. هنوز مردم بی سرپناه در تهران و شهرهای دیگر کم نیستند و مسئله زاغه-نشینی نیز همچنان با قوت وشدت، حل نشده باقی مانده است. حال اگر لزوم تهیه مسکن برای مردمی که در اثر جنگ خانه های خود را از دست داده اند، نیز مورد توجه قرار گیرد، به عظمت کاری که در پیش است، بیشتر واقف می گردیم.

باید دید اشکال در کجا است که باوجود توسل به اقدامات گوناگون و گذشتن ۲ سال از انقلاب، هنوز کار حل مشکل مسکن در مسیر صحیح قرار نگرفته است و درصورتیکه در این مورد اقدامات اساسی هرچه زودتر به انجام نرسد، حل آن در آینده، باتوجه به رشد جمعیت کشور، با دشواریهای بیشتری همراه خواهد بود. بنظر می رسد، آنچه تا بحال مانع برخورد منطقی با این مشکل شده آن است که مسئولان امر بجای یافتن حلقه اصلی، خود را گرفتار مسائل جنبی موضوع کرده، به تصور این که اگر این و یا آن مقام عهده دار حل مسئله گردد و یا چگونگی پرداخت وام مسکن و میزان آن را تغییر دهند، گره کور مسکن گشوده خواهد شد، اقدامات مختلف و اغلب متناقض در این مورد به عمل آورده اند.

بی گمان، بحران مسکن مشکل امروز نیست و از زمانی آغاز گردید که بدلیل بی-توجهی دولتها به وضع اقتصادی و اجتماعی روستاها وشهرهای کوچک، مردم ساکن قسمتهای مختلف برای جستجوی کار و یا برخوردارشدن از مزایای زندگی در شهر-های بزرگ، مسکن و دیار خود را رها کرده و به شهرهای بزرگ، بخصوص تهران هجوم آوردند. این مهاجرت های داخلی مشکلات متعددی برای روستاها و شهرهای مبدأ از یک سوو شهرهای مقصد از سوی دیگر فراهم کرد. توضیح آنکه روستاها وشهرهای کوچک تعداد قابل ملاحظه ای از ساکنان خود را از دست دادند، ورود مردم به شهرهای بزرگ، حل مسائل مربوط به تأمین مسکن، بهداشت، موادغذائی و خدمات شهری را برای شهرهای مورد بحث دشوارتر کرد تا آنجاکه چندی پیش شهردار وقت تهران اعلام داشت که پس از انقلاب به جمعیت تهران بیش از یک میلیون نفر اضافه شده است.

اولین قدم در جهت رفع مشکل مسکن باید این باشد که باورکنیم، مشکل مزبور جدا و بدون ارتباط با سایر مسائل مربوط به توسعه اقتصادی امکان پذیر نیست. ممکن است باتوسل به اقدامات مختلف، ظاهرا در این و یا آن قسمت از کشور به رفع کمبود مسکن کمک کنیم ولی مسلما مشکل را بطور بنیادی حل نکرده ایم و بحران دیر یا زود بطور جدی تر در مقابل ما قد علم خواهد کرد زیرا پس از چندی به دلیل بی توجهی به مشکلات دیگر مناطق عقب نگاه داشته شده و تشدید مهاجرت های داخلی، که نتیجه قطعی بروز جاذبه هائی از لحاظ شرایط زندگی در نواحی دیگر مملکت است، تعادل از بین خواهد رفت. بنابراین موضوع مسکن باید در ارتباط با مسائل مختلف و در سطح کشور مورد بررسی قرارگیرد و اقدامات لازم جهت رفع کمبود ها، با رعایت الویت روستاها وشهرهای کوچک، هرچه زودتر آغاز گردد. توضیح آنکه بااستفاده از کارشناسان واحد-های مربوط، باید برنامه های زمان بندی شده توسعه اقتصادی برای قسمتهای مختلف کشور تنظیم گردد که بدیهی است ضمن توجه به احتیاجات گوناگون هرمنطقه، رفع مشکل مسکن نیز مورد ملاحظه قرار می گیرد و با اجرای این برنامه ها در زمانهای پیش بینی شده، که باید همراه با نظارت دقیق وجدی باشد، بتدریج کلیه نیازهای مردم نواحی مختلف کشور از جمله مسکن برطرف خواهد گردید. در تنظیم برنامه های خانه سازی، توجه به نکات زیر ضرورت دارد.

۱— پیش بینی تعداد خانه های مورد نیاز در سطح کشور و تشخیص تعداد سالانه آن باتوجه به رشد جمعیت در سال های آینده و فراهم کردن وسایل لازم برای اجرای برنامه مربوطه. باید توجه داشت که صنعت خانه سازی ارتباط نزدیک با صنایع دیگراز جمله صنایع تولید کننده مصالح ساختمانی دارد. بنابراین اگر بخواهیم صنعت خانه-سازی را در حد نیاز مردم توسعه دهیم باید به موقع برنامه های لازم را جهت توسعه صنایع وابسته به آن تنظیم کنیم تا در هرزمان مصالح ساختمانی مورد نیاز را در اختیار داشته باشیم.

۲— ایجاد واحد های مسکونی ارزان قیمت باتوجه به شرایط قومی، اقلیمی و حتی شکل سنتی خانه سازی باید در درجه اول اهمیت قرارگیرد، زیرا از این طریق می توان برای اکثریت مردم کم درآمد مسکن تهیه کرد.

۳— توجه جدی به ایجاد مجتمع های بزرگ مسکونی تا از نظر فضا صرفه جوئی لازم به عمل آید و رفع نیازهای آینده مردم به مسکن با اشکال مواجه نگردد.

۴— انجام اقدامات لازم به منظور ایجاد صنعت خانه های پیش ساخته تا در سال-های بعد تأمین مسکن مردم هم سریع و هم ارزان امکان پذیر گردد.

۵— برای تأمین مسکن باید در درجه اول از سرمایه گذاری دولتی استفاده گردد زیرا به موجب اصل سی ویکم قانون اساسی، داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد ایرانی است و در نتیجه بر دولت واجب است که جهت رفع نیاز مردم، اقدامات لازم به عمل آورد.

۶— تشکیل شرکتهای تعاونی مسکن به تعداد مورد احتیاج و تشویق مردم به عضویت در این تعاونیها. بانک مسکن و بانکهای تجاری که در این رشته از فعالیتها دخالت دارند، باید با شرایط سهل کمک های مالی لازم را در اختیار این شرکتها قرار دهند و قدرت مالی آنها را تقویت کنند.

۷— جلب سرمایه های خصوصی به این بخش از فعالیتها، از طریق پیش بینی سود عادلانه برای این سرمایه ها. باتوجه به اظهارات وزیر مسکن و شهرسازی در مجلس شورای اسلامی، مشعر براین که "برای تأمین مسکن، تمام مردم کشور ظرف ده سال آینده به ۶ میلیون واحد مسکونی نیاز دارند" و کافی نبودن منابع مالی دولت در زمان حاضر، جلب سرمایه های خصوصی به فعالیتهای مربوط به مسکن، ضرورت دارد. بدیهی است که برای جلوگیری از هرنوع سوء استفاده، نظارت کامل دولت در این مورد لازم است و وزارت مسکن و شهرسازی باید ضمن ایجاد جاذبه های لازم برای جلب

بقیه در صفحه ۶

بقیه از صفحه ۱

جابه‌جایی صف‌ها

انقلاب لغزیده مانند یا در آستانهٔ لغزیدن اند. باید چشم بر این خطر گشود و با آن به مقابله برخاست. رویارویی با روند ناگزیر جابه جایی صف ها چیزی نیست که با پند و اندرز، با سعی در اصلاح ذات البین، با برانگیختن عواطف انسانی و برادری ایمانی، با دعوت به وحدت سراسری ـ که دیگر فصل آن گذشته است و وحدتی تازه باید جانشین آن گردد ـ امکان پذیر باشد. در انقلابی که پیروزی مستضعفان بر مستکبران را شعار خود قرار داده است و هر روز در مساجد، در مجلس شورای اسلامی و در رسانه‌های گروهی این ندا را به گوش دور و نزدیک می رساند، چاره‌ای جز این نیست که نیروی بی همتای مستضعفان در همهٔ ابعاد سیاست و ادارهٔ کشور به کار گرفته شود و تکیه اصلی بر وحدت این نیرو، بر وحدت این قشرها و طبقهٔ مولد، باشد. بویژه باید، در شرایط کنونی، به قشر کاسبان و پیشه وران خرده پا و باتدابیر عملی آرامش خاطر بخشید و نگذاشت که در دامن عوامفریبان زمینه ساز دیکتاتوری بیفتند. کشمکشی که از همان فردای انتخاب رئیس جمهوری ـ و شاید هم پیش از آن ـ تا به امروز برای قبضه کردن تمامی قدرت به استناد آراء مردم در جریان است و پیوسته حدت بیشتری می یابد واقعیتی است که اصرار در سرپوش نهادن بر آن می تواند به گمراهی دست کم همین قشر کاسب و پیشه ور و بخشی از روستائیان بینجامد، آنان را از انقلاب رم دهد و به موضع گیری در برابر آن وادارد. این روندی است که آغاز شده است و برای متوقف ساختن آن باید بهتر و زودتر جنبید. نیروهای نامتجانسی که از افق های رنگارنگ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زیر یک پرچم گرد آمده اند و، به عنوان یک ترکیب حکومتی میانه روکه برای بورژوازی داخلی و سرمایهٔ انحصاری امپریالیستی پذیرفتنی باشد، آمادهٔ قبضه کردن قدرت می شوند، با القای شبهه، با مظلوم نمایی و دلسوزی برای قانون اساسی و "آزادی" ـ کدام آزادی؟ برای چه کسانی؟ ـ سخت در تلاش اند تا دولتی راکه به پیروی از خط اسلام راستین، خط امام خمینی در تأمین خواست ـ های محرومان و مستضعفان به حد ممکن می کوشد تضعیف کنند. آنان می دانند چه می خواهند و هر روز بر دامنهٔ فعالیت خود می افزایند. آنان مواضع قدرتی راکه نتوانسته اند در مجلس، دولت، شورای عالی قضائی و دادگاه های انقلاب، صدا و سیمای جمهوری اسلامی و دیگر نهادها به دست آورند می خواهند و سخت هم می خواهند. آنان همهٔ توانایی خود را در سخن آرایی و مردم فریبی و قلنبه گویی و شایعه سازی و مظلوم نمایی برای یارگیری به کار می گیرند. نشان هم داده اند که حاضر به هیچ گذشتی نیستند، هیچ تارکهای را محترم نمی شمارند. هم اکنون نیز با تشکیل سمینار "بررسی مسائل قضائی روز" در "دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور" ـ و این از بدعت های حیرت زای جمهوری ماست ـ هجوم تازه‌ای را در زمینهٔ حقوق و قضا بر مواضع دولت و مجموعهٔ آنچه به نام "خط امام" شناخته می شود آغاز کرده اند. در این سمینار اهم موضوعات مورد بررسی عبارت است از:

مطبوعات قبل و بعد از انقلاب ـ آزادی احزاب و اجتماعات ـ مسئلهٔ شکنجه ـ صدا و سیمای جمهوری اسلامی ـ مقدمات رسمی آزادی گروگانها از نظر قانون اساسی.

این مسائل جنجالی که هرکدام شان تاکنون در این دوسالهٔ انقلاب موضوع درگیری ها و موجب شکاف نهادن در صف انقلاب بوده است تنها برای آن مورد بررسی آقایان غضنفرپور، مبشری، لاهوتی، سامی، احدی و دیگران قرار می گیرد که بتوان از آن به گمان خود پروندهٔ محکوم کننده‌ای بر ضد دولت آقای رجائی ـ و در حقیقت، خط انقلابی امام ـ فراهم کرد. به دیگر سخن، این بررسی های حقوقی و قضائی عرصهٔ دیگری از کارزار سیاسی آقایان برای قبضه کردن قدرت است و بس. وگرنه، چگونه می توان تصور کرد که در بحبوحهٔ جنگ در حالی که بخشی از خاک ایران هنوز در اشغال نیروهای تجاوز کار عراقی است، با آن همه مصائبی که از کشته و زخمی و ویرانی و آوارگی بر ملت ما وارد می شود، مسائل پایه‌ای تجاوز و تجاوزگر، اعلام خاک دیگران به عنوان "منطقهٔ منافع حیاتی" خود، تهدید نظامی از راه تمرکز نیروهای دریایی و زمینی و هوائی در همسایگی بلافصل کشورهای مستقل، سرهم بندی پیمان های نظامی با شیوخ مرتجع عرب به منظور جلوگیری از تجلی ارادهٔ توده‌های محروم منطقه، یا مسائلی مانند اجرای بند "ج" قانون اصلاحات ارضی قانون ملی کردن تجارت خارجی، زمینهٔ حقوقی مبارزه با احتکار و گرانفروشی و... به دست فراموشی سپرده شود و درست آنچه می تواند موضع انقلاب را در داخل و خارج در برابر نیروی متحد امپریالیسم و ارتجاع تضعیف کند و امید بهبود معاش و نیل به آزادی و کرامت انسانی را از توده‌های مستضعف بگیرد به میان کشیده شود. چنین چیزی جز پافشاری در عناد و سرکشی نسبت به راستای انقلابی حرکت توده‌های زحمتکش و محروم ایران نیست. باید با صراحت و ثبات قدم با این توطئه روبرو شد. وقت تنگ است و تنگتر می شود، با محرومان، بر ضد مستکبران...

از دام امپریالیسم بپرهیزیم!

فضای مسمومی که ضد انقلاب داخلی و خارجی برای اختناق انقلاب ایران و درهم شکستن مقاومت دلیرانه مردم ما در برابر امپریالیسم بوجود آورده در اشکال مختلف انقلاب جوان و خلقی ما را در معرض تهدید و مخاطره جدی قرار داده است.

امپریالیسم و ایادی داخلی آن که با تروریسم، توطئه‌های کودتا، تجاوز ناکام نظامی طبس و سپس جنگ تحمیلی پنج ماهه رژیم ضدخلقی صدام و دهها دسیسهٔ دیگر نتوانسته اند انقلاب پیروزمند ما را به رهبری امام خمینی از پیشرفت و تعمیق باز دارند، توطئه دامنه داری تازه‌ای سازکرده اند. این توطئه تدارک زمینه‌های مادی و روانشناسی تخریب انقلاب ایران است.

تدارک زمینه‌های مادی تخریب انقلاب به کارکرد یک سلسله عوامل "طبیعی" و "مصنوعی" مربوط می شود.

چنانکه می دانیم فلاکت های اقتصادی و اجتماعی رژیم های میرنده مانند زخم عمیقی بر پیکر بیمار جامعه متحول باقی می ـ ماند و پس از انقلاب عینا به دوران نوبنیاد منتقل می شود. فقر فاحش توده‌های میلیونی زحمتکشان، بیسوادی، تولید عقب مانده، ساختارهای درجازدهٔ اجتماعی، وابستگی ـ های نواستعماری اقتصادی، سیاسی، نظامی از جمله زخم های موحش هر جامعهٔ استعمارزده در دوران ماست. کشور ما که پیش از انقلاب نظام نواستعماری بر آن حاکم بود سرشار از این آثار دردناک و خانمان برانداز است. علاوه بر این، از فردای در هم شکسته شدن حاکمیت سیاسی کلان سرمایه ـ داران و زمینداران بزرگ، تعطیل موسسات و بنگاه‌های مهم تولیدی وابسته به آنها مشکلات عظیمی از حیث اقتصادی ـ اجتماعی نصیب انقلاب ما نمود.

مجموعهٔ این عوامل که به عوامل "طبیعی" موسوم اند پرهیز ناپذیرند و هر انقلاب در کشورهای وابسته با آن روبروست.

عوامل مصنوعی آن دسته از عواملی هستند که در نتیجهٔ واکنش های عناصر ترمز ـ کنندهٔ انقلاب بوجود می آیند. در شرایط مشخص کشور ما پابرجا ماندن نفوذ اقتصادی بزرگ مالکان و در بخش های معینی کلان سرمایه داران و نیز قدرتمندی بورژوازی لیبرال در عرصهٔ سیاسی، اداری، نظامی و اقتصادی از عوامل مهم و عمدهٔ ایجاد زمینه‌های مصنوعی مادی برای خفقان انقلاب بوده است.

دولت موقت مهندس بازرگان که مدت نه ماه سکان قدرت را بلافاصله پس از انقلاب در دست داشت، سیستم مدیریت کشور را در جهت حفظ نهادهای رژیم گذشته بکار گرفت و تا آنجا که توانست مانع از تغییر بنیادی و اساسی در ماشین دولتی شد و در برابر اصلاحات عمیق اجتماعی که خواست به حق توده‌های میلیونی مردم زحمتکش ما در شهر و روستاست به شدت مقاومت نمود.. این دولت با تمام قوا از تحکیم روند دموکراسی انقلابی که مضمون اساسی انقلاب ضد امپریالیستی ما را تشکیل می دهد جلوگیری نمود.

در این جا قصد آن نیست که همه کارکرد ـ های دولت موقت که به مثابه عامل مصنوعی در انقلاب تأثیر منفی داشته مورد بحث و گفتگو قرار گیرد، غرض صرفا یادآوری این نکته است که انقلاب ما می توانست تا حدود بسیار زیادی از این کارکردهای مخرب بپرهیزد و در کلاف بغرنج کنونی که تماما بدست و پای زحمتکشان کشور ما پیچیده شده قرار نگیرد.

هم اکنون نیز تأخیر در ملی کردن بازرگانی خارجی، موقوف ماندن بند "ج" قانون تقسیم زمین بین دهقانان، فعالیت مخرب محتکران و گرانفروشان چنان زمینه ـ هایی بوجود آورده که ضد انقلاب داخلی و خارجی از آثار آنها به سود خود استفاده می کند و هر روز که می گذرد با اغوا و تحریک مردم لایه هایی از جامعه را با خواندن افسون بدبینی به صف حمایت از سیاست سازشکاران و عوامفریبان رنگارنگ لیبرال منش می کشاند.

آیا این عوامل ویرانگر انقلاب که مجموعا بسود استثمارگران داخلی و خارجی عمل می کنند چاره پذیرند؟ آیا پرهیز از آنها در شرایط فعلی امکان پذیر است؟ جواب کاملا مثبت است.

خلقی که توانست با برخورداری از رهبری قاطع و سازش ناپذیر امام خمینی در برابر امپریالیسم خونخوار آمریکا بایستد و با تحمل شدیدترین محرومیت ها و تهدیدات نمونهٔ بپاخاستگی خلقی مصمم را در صفحهٔ زرین تاریخ مبارزات ضد استعماری دوران ما به ثبت برساند، پشتوانهٔ نیرومندی برای جهش ـ های غول آسای انقلابی است.

در تاریخ وطن ما هیچگاه فرصتی چنین بهنگام و مناسب برای طرد کامل و قطعی استعمار نو، کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان وجود نداشته است. غفلت از این برکت تاریخ پرورده دوران ما گم شدن در غبار معصیتی بخشش ناپذیر و بجان خریدن همهٔ لعنت ـ های تاریخ است.

آماده کردن زمینه های روانشناسی براندازی جمهوری اسلامی ایران از فردای انقلاب در طیف وسیعی آغاز گردید و هم اکنون به گونه‌های مختلف ادامه دارد.

امپریالیسم خبری از هیچ کوششی در جعل خبرهای نادرست بر ضد انقلاب و رهبری آن و تحریک و تفتین بر ضد دوستان راستین داخلی و خارجی انقلاب فروگذار نکرده است.

امپریالیسم خبری برای بدنام کردن انقلاب خلقی ما در انظار جهانی و تحریک مردم وطن ما به جدایی از رهبری انقلاب هر چه در چنتهٔ نامبارک داشت بیرون ریخت و بشدت به جنگ روانشناسانه علیه انقلاب ما پرداخت. روزی از بریدن پستان زنان به دستور! رهبر انقلاب خبرداد و روز دیگر از بازگشت ایران به ۱۴۰۰ سال پیش سخن گفت در داخل کشور نیز بلندگوهای امپریالیسم درباره "دیکتاتوری عبا و نعلین" "آخوندیسم" و "صدای پای فاشیسم" به تبلیغ پرداختند.

پس از تسخیر جاسوسخانهٔ آمریکا در ایران توسط دانشجویان قهرمان مسلمان پیرو خط امام و سقوط دولت موقت، امپریا ـ لیسم آمریکا و هواخواهان رنگارنگ وی که از "احیای آرام" روابط خود با ایران و خاموش کردن آتش "احساسات انقلابی" مردم ایران نومید شدند، برای ایجاد تفرقه میان نیرو ـ های راستین انقلابی و برانگیختن جنگ حیدری و نعمتی بین مردم و دود آگین کردن روابط کشور ما با دوستان واقعی انقلاب در صحنهٔ بین المللی توطئه جدیدی ساز کردند.

اکنون زمینه سازی روانشناسی تخریب انقلاب به دو صورت مادی و تبلیغاتی به شدت در جریان است.

حملهٔ چماقداران به دفاتر احزاب، جمعیت ها و اجتماعات که اکنون گریبانگیر شخصیت های طراز اول کشور شده جنبه‌ای از این زمینه سازی را تشکیل می دهد. مقصود از توسعهٔ سیستم "چماقداری" متقاعد کردن مردم به نبودن "امنیت" و اثبات عدم کار ـ آیی دولت در جلوگیری از "ناامنی" هاست. هنگامی که این واقعیت به عنصر جدایی نا ـ پذیر زندگی اجتماعی بدل شود و مردم را علیه آن منقلب و به ستوه آورد، آنگاه ظهور "ناجی" برای استقرار "امنیت و آرامش" قابل قبول می شود.

تروریسم فکری عنصر تبلیغاتی زمینه های روانشناسی تخریب انقلاب است. "کمونیسم ستیزی" هستهٔ مرکزی آن را تشکیل می دهد.

ضد انقلاب داخلی و خارجی با سود جستن از "سنت" دیرین کمونیسم ستیزی که طی ۵۰ سال در رژیم خائن پهلوی پرورده و آبدیده شد و حربهٔ کارا و مطمئنی برای اغفال مردم و جلوگیری از اقدامات رادیکال و انقلابی در جامعهٔ ماست. به "معجزهٔ" این سلاح جادویی از حلقوم سادهاندیشان دشنامهایی بیرون می کشند که بیش از نیم قرن در کورهٔ دشنامسازی امپریالیسم پرورده و آبدیده شده ماست.

امپریالیسم، چپاولگران و لیبرالها برای تخطئه اقدامات انقلابی به سود توده‌های خلق از این حربهٔ زنگ زده وسیعا استفاده می کنند. روزی به "جیره بندی" ناگزیر زمان جنگ برچسب "کمونیستی" می زنند و روز دیگر تقسیم زمین بین دهقانان را شیوهٔ آنها اعلام می دارند. لیبرالها و یاران نزدیک امپریالیسم با همین حربه بیش از یکسال و نیم پس از انقلاب توانستند از توسعهٔ روابط ایران با کشورهای عضو جبههٔ پایداری جلوگیری بعمل آورند و مانع از بسط روابط برابر حقوق با کشورهای سوسیالیستی، این

بقیه در صفحه ۳

> ما تا آخر عمر علیه دولت آمریکا مبارزه می‌کنیم
> "امام خمینی"